

مائوئیزم در چین
مسوم چین
د
لاب و آتش
در جنبه واحد
یون

لادو



打倒美帝国主义!
打倒蔣修!

反动派
紅衛兵

شماره ۵



بحران مائوئیزم در چین

مقدمه

در چند ماه گذشته چین شاهد مهمترین رویداد های سیاسی خود پس از انقلاب فرهنگی ۶۸-۶۷ بوده است. مرگ مائو تسه دون، رهبر انقلاب چین که در طی سالهای پیش ویس از انقلاب نقشی کلیدی در صحنه سیاسی این کشور ایفا کرده است، بی گمان واقعه بزرگی در تاریخ انقلاب چین بشمار می آید. هنوز چند هفته ای بیش از مراسم سوگواری او نگذشته بود، که خبر دستگیری "باند چهار نفره شانگهای": چیانگ چینگ، همسر مائو، و سه تن دیگر از رهبران جناح به اصطلاح "رادیکال"،* به جرمهای گوناگونی نظیر خیانت به کشور، بی روی از راه کاپیتالیستی و تمایل به سازش با "سوسیال امپریالیزم" شوروی، محافل مختلف سیاسی بورژوازی غرب و نیروهای مترقی سیاسی را به حیرت واداشت. از اینها گذشته قرار داد های بزرگ اقتصادی متعددی بین چین و کشورهای سرمایه داری در همین هنگام به امضاء رسیده است. سخنگویان و نشریات گرایشهای رنگارنگ سیاسی، هر کدام بنا به فهم خود از جریانهای حاضر در چین این اتفاقات را تحلیل کرده اند. بطور کلی تصفیه رهبران جناح "رادیکال" و از اینرو تحکیم موقعیت جناح دیگر، به اصطلاح "میانه روها"،* با استقبال عمومی بورژوازی بین المللی روبرو شد؛ زیرا که از نقطه نظر آنان این تغییر توازن قوا در رهبری دولت چین، به اغتشاشات مزمن سالهای پس از انقلاب پایان خواهد داد، از تکرار کشمکشهای انقلاب فرهنگی جلوگیری خواهد کرد، دوران آرامش و پربخشی برای چین بهار آورده و راه را برای تجارت چین با غرب هموار خواهد ساخت.

رهبران دولت شوروی پس از ارسال پیام تسلیتی بمناسبت مرگ مائو به حزب کمونیست چین همچنان در مورد وقایع اخیر در این کشور سکوت اختیار کرده اند. رهبران شوروی که هم اکنون برای بهبود مناسبات سیاسی خود با دولت یوگسلاوی در تلاش دیپلماتیک بسر می برند بدقت حرکات دولت چین را در صحنه سیاست بین المللی زیر نظر دارند تا شاید متعاقب سقوط رادیکالها دولت چین در لحظه ای مناسب از "خو شیطان" پابین بیاید و روابط تیره سیاسی دو کشور بتدریج سامان یابد. ولی از همه جالب تر، واکنش متضاد گروههای طرفدار اندیشه مائو-تسه دون به وقایع اخیر است. چندی از آنها که قبلاً هم نظر خوشی نسبت به سیاست خارجی چین و تحولات داخل حزب کمونیست پس از انقلاب فرهنگی نشان نمی دادند، تصفیه رهبران رادیکال ها را نقطه عطفی در تاریخ انقلاب چین ارزیابی کردند. مثلاً بزعم دو سازمان فرانسوی GOP (سازمان کمونیستی کارگران و دهقانان چپ) و رولوسین Revolution و سازمان سوئدی FK (گروه کمونیستی)، گرایش بسمت احیای کاپیتالیزم، که ناشی از روی کار آمدن رولوسینهاست با خلع ید سیاسی رادیکالها تسریع شده است. سازمان آلمانی "گروه کمونیستی" حتی قاطعانه تر موضع گرفته است: "جزئیات وقایع هر چه باشند، کودتای راست روها حول هوا کو- فنگ Hua Kuo-Feng عقب گرد شدیدی است برای انقلاب چین و در نتیجه برای انقلاب جهانی. اهمیت تاریخی این عقب گرد دسته کم برابر است با سرنگ شدن سوم بومستین کنگره حزب کمونیست شوروی" (نقل از "مبارزات کارگران" ۱۸ اکتبر ۷۱) ولیکن آنچه این قبیل گروههای پیرو اندیشه مائو مصرانه تأکید می کنند اینست، که مائو تسه دون خود هیچگونه مسئولیتی در روی کار آمدن رولوسینها و احیای کاپیتالیزم در چین بر دوش ندارد. گروه های دیگر مائوئیستی که تا بحال سعی در پیروی یا توجیه سیاست های داخلی و خارجی حزب کمونیست چین داشته اند فعلاً در مخصصه

* در این مقاله استعمال القاب "رادیکال" و "میانه رو" تنها برای مشخص کردن دو جناح موجود در رهبری دولت چین صورت گرفته است و نه برای توصیف سیاسی خط مشی آنان. در مقاله سعی خواهد شد ماهیت سیاسی این دو جناح روشن گردد.

دشواری قرار گرفته اند. از طرفی نمی توانند به قدرت رسیدن با گهانی روزیونیزم و احیای سرمایه داری را در چین اعلام کنند چرا که تغییر موضع ۱۸۰ درجه یکباره اینان حتی برای صفوف خودشان نیز به این سادگیها قابل هضم نیست (تا چه برسد برای "خلقها") و از طرف دیگر تثبیت قدرت میان روهها در رهبری حزب کمونیست، که تا دیروز به عنوان روزیونیستها و سردمداران بورژوازی محسوب می شدند، این سؤال را برای گروههای مذکور مطرح میکند: شاید برآستی چین هم بمانند شهری دچار سرنوشت شوم احیای سرمایه داری گردیده است؟ هم از این روست که این دسته از گروههای مائوئیست ترجیح می دهند اجالتاً از اتخاذ موضع در این باره سر باز زنند.

بد نیست اینجا نگاهی به نظریات یکی از نشریات مائوئیستی وطنی یکنیم. روزنامه آذرخش (شماره سوم - سال اول - مهر ماه ۱۳۵۵)، ویژه نامه ای به نقش مائو در طی انقلاب چین اختصاص داده است. در این شماره پس از آنکه از نظریات نویسنده در باره نقش خلاق و سازنده مائو در مراحل مختلف انقلاب چین با خبر شدیم در مورد توطئه روزیونیستهای شوروی و رشد بورژوازی در داخل حزب می خوانیم: "اوائل سالهای ۶۰ روزیونیسم در اتحاد شوروی چهره واقعی خود را آشکار میساخت. تأثیر فعالیت مخرب امپریالیستها و روزیونیستهای کرمیلسن در رهبری حزب کمونیست چین آشکار می گردید. آنها پایگاه خود را در حزب، در پایگاه و خفاگاه بورژوازی میان حزب جستجو نموده و یافته بودند." از این پس نمایندگان بورژوازی با دسیسه های گوناگون و ترویج عقاید ضد انقلابی خود به تقویت موقعیت خویش پرداختند. ولی "رفیق مائوتسه دون که پرچم دفاع از مارکسیسم-لنینیسم را در جهان برافراشته بود به جمع بندی شکست تجربه تاریخی پرولتاریای روس پرداخت و اندیشه تابناک او سلاح برنده تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و مبارزه و طرد بورژوازی در درون حزب گردید." با وجود این، روزیونیست-ها کماکان به تبلیغ مواضع ارتجاعی خود ادامه دادند تا اینکه "نمایندگان حزبی بورژوازی (چنانکه رسم اپورتونیستها و روزیونیست-هاست) زیر پرچم اندیشه مائوتسه دون غصب رهبری حزب را تدارک می دیدند." و سرانجام "در برابر اینهمه تدارک تئوریک-سیاسی و ایدئولوژیک وسیع برای ضد انقلاب بود که اندیشه مائوتسه دون، این رودخانه سیال خلاقیت و رهبری پرولتری، در قاموس قیام بی نظیر و تاریخی توده ها، در انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی برخاست و مشت آهنین دیکتاتوری پرولتاریا را بر فرق بورژوازی و نمایندگان حزبی وی کوبید... شکست تاریخی عظیمی را پس از پیروزی به دژ دیکتاتوری پرولتاریا بر بورژوازی وارد ساخته و پیروزی دوران سازی را برای پرولتاریا به ارمغان آورد." البته این پیروزی از نقطه نظر نویسنده تعجبی هم ندارد چرا که اصولاً اندیشه مائوتسه دون کلید مشکل گشاست و هر دردی را علاج می کند: در سرتاسر تاریخ انقلاب، دنباله روان انواع انحرافات راست و چپ، اپورتونیسم، دکماتیسم، فرمالیسم، ایدئالیسم، اسکولاستیسم، روزیونیسم و غیره توسط اندیشه مائوتسه دون از پای در آمده اند. تا اینجا بنظر میرسد اندیشه مائوتسه دون شکست ناپذیر است ولی این تصویر بناگهان تغییر می کند: "انقلاب فرهنگی اساسی ایدئولوژیک، سیاسی، سازمانی ضد انقلاب را در حزب و دولت، در فرهنگ و تولید در هم کوفت. آیا بورژوازی برای همیشه سرکوب گردید؟ جواب آذرخش منفی است زیرا که "سوسیالیسم یک دوران تاریخی طولانی طول از مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی است." یعنی اگر چه کار برد اندیشه مائوتسه دون بورژوازی را در هم کوفته ولی هنوز ممکن است بورژوازی پیروز از آب در آید. برای خواننده واضح می شود که هدف نویسنده از این یاهه سرایی ها تنها تیرگی کردن مائو و اندیشه مائوتسه دون در شرایط احتمالی "احیای کاپیتالیسم" است. ما فرض می کنیم هم اکنون پس از تصفیه رادیکالها برای نویسنده، این احتمال به واقعیت تبدیل شده است و او این بعد شعار "زنده باد حزب کبر کمونیست چین" را علم نخواهد کرد چه در غیر اینصورت در واقع شعارش "زنده باد روزیونیسم چین" خواهد بود و خود حامی "بورژوازی چین" خواهد گشت. حال آذرخش باید این مطلب را توضیح دهد: چطور است که اندیشه مائوتسه دون، این "تکامل مارکسیسم-لنینیسم در زمینه انقلابات آزادی بخش"، این "تکامل ایده های مارکسیسم-لنینیسم در زمینه انقلاب، دیکتاتوری پرولتاریا، فرهنگ و ایدئولوژی، اقتصاد و فلسفه"، این "حلال همه مشکلات"

و بالاخره این "تنها وسیله مبارزه علیه روزیونیسم و بورژوازی" نتوانست طی سالهای متعددی مبارزه با روند "روزیونیستی" سایه "بورژوازی" را برای مدتی هم که شده از میدان دور بدارد؟ اگر نتیجه سالهای سال پراتیک اندیشه مائوتسه دون به رهبری خود وی اینست که چند هفته پس از مرگ مائو، ناگاه "روزیونیستها" قدرت را غصب کرده، دیکتاتوری بورژوازی "خود را آغاز نمایند پس اصلاً چطور میتوان این اندیشه رهنمون انقلابی خلق ها باشد؟ البته آذرخش در جواب خواهد گفت که "در جامعه سوسیالیستی مبارزه طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا کما فی السابق ادامه دارد. بورژوازی همواره در کمین نشسته است تا در فرصتی مناسب توطئه گرایانه به درون حزب رخنه کند و شاید آنقدر قدرت را در رهبری غصب کند. بدین خاطر رهنمون انقلابی اندیشه مائوتسه دون در اینست که باید همیشه گوش یزنگ بود، باید دیکتاتوری پرولتاریا را تحکیم داد و هر چند وقت یکبار آنرا بر فرق بورژوازی دسیسه گر کوفت" لکن آذرخش که اندیشه مائوتسه دون را تنها تئوری انقلابی عصر حاضر از بنیایی کرده و آنرا تکامل مارکسیسم-لنینیسم و انطباق آن با دنیای امروز می داند، دائماً از جواب به یک سؤال ظفره می رود: "اگر دستاوردهای ناشی از اعمال دراز مدت دستور العملهای تنها تئوری انقلابی موجود، همه یکباره با اندکی غفلت و در نتیجه توطئه (یا کودتای؟) "بورژوازی" بر باد رفته، پس اصولاً کاربرد تئوری انقلابی چه ثمری دارد؟" منطق مواضع گروه هایی که اندیشه مائو را تنها تئوری انقلابی می شمارند و معتقدند که علی رغم پراتیک این اندیشه ظرف دهها سال مبارزه علیه "بورژوازی"، "بورژوازی" میتواند به چنین سهولت بر سر کار آید (و آمده است؟)، به آنجا میرسد که اصولاً تئوری انقلابی بی فایده است و نمی توان از احیای "بورژوازی" جلوگیری کرد. و پس چرا اصولاً برای پیروزی انقلابی که محکوم به شکست است مبارزه کنیم؟ روشن است که اشکال اینگونه بررسی های اوضاع چین، که در تحلیل نهایی امکان حفظ پیروزیهای انقلاب را نفی می کند، در حقیقت نقطه شروع حرکت آنهاست که اصولاً قبل از هر چیز اندیشه مائو را انقلابی می نامند، بعد می خواهند با ذهنیات مائو دسیسه های بورژوازی را افشا کنند و دست آخر هم می گویند اندیشه مائو انقلابی است برغم آنچه پیش آید. و هدفشان هم چیزی نیست بجز توجیه کیش شخصیت مائو و توجیه مواضع قبلی و فعلی خودشان. ایدئولوژیهای بورژوازی برای آنگاه نقش استثمار کننده بورژوازی را مخفی نگاه دارند، همواره تضاد های جامعه سرمایه داری را به سطح روبنایی و به عوامل ذهنی تقلیل می دهند، این یا آن فرقه را مسؤول مشکلات جامعه تشخیص میدهند، این یا آن شخص را گناهکار اعلام می دارند و مداوماً از تحلیل روابط زیر بنایی شانه خالی می کنند. تحلیل آذرخش هم مبنی بر تیرگی و مخفی کردن نقش پروراسی مائوئیستی از اینگونه است با این تفاوت که اولاً متد ایدئولوژیهای بورژوازی را به فرط ابتذال می کشاند و مدعی است که با تیرگیهای بورژوازی شیوه تولیدی بناگهان از سوسیالیستی به سرمایه داری باز میگردد، و دوماً برای اثبات این ادعا ناچار به تحریف اصول ابتدایی مارکسیسم می شود. و با استفاده از این اصول تحریف شده می خواهد رنگ مارکسیستی هم به اثبات خود بدهد تا اگر کسی پرسید این مزخرفات را چه جور سر هم کرده ای، فوراً بگوید یا چند مارکسیسم و به قیمت ابتذال مارکسیسم مواضع خود را توجیه کند.

برای مارکسیستها تحلیل از روابط روبنایی جامعه تنها با بررسی علمی روابط زیر بنایی آن میسر است. قشر بندیهای سیاسی موجود در یک جامعه الزاماً انعکاس است از نیروهای اجتماعی درون همان جامعه. بدین دلیل جناحهای حزب کمونیست چین میباید نمایندگان نیروهای اجتماعی معینی محسوب شوند که خود زائیده روابط اجتماعی موجود در چین میباشند: یعنی زائیده روابط اجتماعی ای که در طی دوران انقلاب و پس از سقوط حکومت بورژوازی گومینتائنگ (در ۱۹۴۹) بخود شکل گرفت. به همین خاطر بررسی ماتریالیستی بحران کنونی چیزی نمی تواند باشد مگر بررسی ریشه های اجتماعی - تاریخی این نیروها و تکاملشان در فراشد انقلاب چین.

* * * * *

خصوصیات عمده بورکراسی مائوئیستی و همچنین اندیشه مائوتسه دین در خود فراشد انقلاب چین ، از شکست دوم (۲۷-۱۹۲۵) بعد ، شکل گرفت . ما اینجا وارد جزئیات این دوره از انقلاب چین نمی شویم و فقط به بیان نقش ویژه ای که حزب کمونیست ابتدا در روستاها و سپس در شهرها ایفا نمود بسنده میکنیم . سیاستهای مهلك حزب کمونیست چین در سالهای ۲۷-۱۹۲۵ که مستقیماً از طرف بین الملل سوم به رهبری استالین بر حزب کمونیست تحمیل می شد (ائتلاف طبقاتی بسا پرروازی از طریق انحلال حزب کمونیست در حزب پرروازی کومینتانگ) شکست فاحشی برای پرولتاریا در شهرهای بزرگ صنعتی چین به بار آورد . قتل عام بیرحمانه ده ها هزار کمونیست در شانگهای توسط چیانگ کایچک ، ضربه های سختی که سیاستهای کودتا گرانه حزب کمونیست (باز بسا به دستورات استالین) در سالهای ۲۳-۱۹۲۷ بر پیشگامان پرولتاریا در مراکز شهری وارد آورد ، و سر درگی و روختی که خط مشی جنایت کارانه حزب کمونیست در صفوف پرولتاریا ایجاد کرد ، باعث شد که مبارزات سیاسی کارگران در شهرها موقتاً خاموش گردد . مرکز ثقل مبارزات طبقاتی برای مدتی نسبتاً طولانی در روستاهای پهنای چین دور از مراکز ارتجاع کومینتانگ که در شهرها بود قرار گرفت . در سرتاسر دوره انقلاب دوم چین حزب کمونیست کوچکترین تلاشی برای بسیج و متشکل کردن دهقانان فقیر ، بسط مبارزات طبقاتی در روستاها علیه ملاکان و پرروازی ده و بالاخره انجام اصلاحات ارضی به عمل نیاورده بود ، و از طرفی جنبش خود بخودی دهقانی از ضریات کومینتانگ نیز مضمون مانده بود . مائوتسه دین به همراه یارانش با مشاهده جنبش خود بخودی دهقانی و نیروی عظیمی که این جنبش می توانست برای انقلاب فراهم آورد ، بر خلاف رهبری رسمی حزب کمونیست چین و نیز بر خلاف کمینترن استالینبیستی اصلاحات ارضی از طریق تقسیم اراضی ملاکان میان دهقانان را یکی از تکالیف عمده انقلاب ارزیابی کرد . در سال ۱۹۲۸ پس از شرکت در مبارزات دهقانی در هونان ، مائوتسره خود را در مورد اوضاع روستاها ، آگاهی دهقانان و تشکیلات آنها چنین توصیف می کند : " شوراهای در کلیه سطوح ساخته شدند ، ولی اغلب فقط اسماً اغلب توده های کارگری و دهقانی ، و حتی اعضای حزب ، معنی شوراهای را درک نمی کنند . در بسیاری از جاها ، کنگره های نمایندگان کارگران دهقانان ، و سربازان وجود ندارند . در سطح روستا وناحیه ، و حتی در سطح منطقه ، کمیته های اجرائی شوراهای به نحوی توسط توده ها انتخاب می شوند . ولی کمیته های توده ای بصورت بدی تشکیل میگردند یعنی ، هیچ بحث واقعی و هیچ تربیت سیاسی در آنها صورت نمی گیرد ، روشفکران و فرصت طلبان به آسانی در آنها غالب میشوند . آنها ((توده ها)) نمی توانند بفهمند یک شورا چیست ، ((نمی توانند بفهمند)) که کنگره نمایندگان کارگران ، دهقانان ، و سربازان عالی ترین مرجع است و اینکه کمیته اجرائیه تنها یک ارگان تشکیلاتی برای آن هنگامی است که کنگره نمایندگان در مجلس نیست . در نواحی مرزی این بزرگترین اشتباه بر سر تشکیلات سیاسی است . در جاهای دیگر کنگره های نمایندگان وجود دارد ، ولی آنها فقط بمثابة ارگانهای موقتی برای انتخاب کمیته های اجرائیه در نظر گرفته می شوند ، کمیته هایی که پس از انتخابات قدرت را متمرکز می کنند و دیگر صحبتی از کنگره ها نمی کنند . تشکیلات واقعی شورا وجود دارد ، ولی بندرت . دلیلش اینستکه آموزش و تبلیغات ما در مورد شورا به عنوان یک سیستم جدید سیاسی ناکافی است . عادات بد دیکتاتور مآب و آمرانه ، که از دوران فئودالیستی به جا مانده ، هنوز در آگاهی توده ها و حتی در آگاهی اعضای معمولی حزب رهش دارد و نمی توان آنها یکباره از ریشه کند . " . . . " . . . آنچه توده های مردم بطور کلی از دولت کارگران ، دهقانان و سربازان می فهمند ، همین کمیته اجرائیه است زیرا آنها هنوز به قدرت شوراهای پی نبرده اند و تصور میکنند که فقط کمیته اجرائیه است که دارای قدرت واقعی است " . . . " از این پس حزب باید وظیفه خود را در رهبری ارگانهای دولتی انجام دهد ، سیاست ها و

اقدامات متخذه از طرف حزب باستثنای کار تبلیغاتی باید بوسیله ارگانهای دولتی بموقع اجرا گذاشته شوند . " (منتخب آثار جلد اول تاکید از ماست) .

مائو از تجربه شخصی خویش مشکلات را مشاهده می کرد که در راه ساختن شوراهای در میان دهقانان ، در محیط عقب افتادگی روستایی و با سطح آگاهی ناچیز دهقانی وجود داشت . خصلت غیر اشتراکیتی شیوه تولید در روستاها و گرایشهای خرده پرروایی و فردگرایانه ای که از آن منتج می شد موجب آن بود که دهقانان فقط در سطح محلی قادر به سازماندهی خود باشند . وظیفه متمرکز مبارزه در سطح منطقه یعنی تشکیل شوراهای می باید بدست حزب کمونیست و ارتش سرخ اجرا میگشت ، ولی دو نکته بسیار مهم دیگر از نقل قول بالا هویدا است . اول آنکه هنوز تجربه انقلاب اکثراً در افکار مائو زنده بود و لذا بخوبی میدانست که شوراهای عالی ترین مرجع قدرت توده ها می باشند و متعلق به خود آنها . اما در عین حال مائو نقش سازماندهی شوراهای ، چه کارگری و چه دهقانی ، را به عنوان وظیفه حزب می دید . این فهمی کاملاً نادرست بود . در روسیه چه در ۱۹۰۵ و چه در ۱۹۱۷ شوراها توسط خود توده های کارگران بوجود آمدند ، ارگانهای تشکیلاتی شوراها کاملاً مستقل از احزاب بلشویک ، منشیوک ، سوسیال رولوسوئور و غیره بودند . شوراهای که در واقع هم نقش تصمیم گیری و هم نقش اجرایی مهمترین برنامه های سیاسی و اقتصادی را به عهده دارند در مراحل پیش از پیروزی انقلاب نطفه های دولت کارگری آینده را تشکیل داده ، وسیله مبارزات طبقاتی کارگران ، سربازان و دهقانان فقیر علیه پرروازی و سایر نیروهای ارتجاعی میباشند . پس از پیروزی انقلاب شوراهای ماشین قهر طبقه کارگر و سایر زحمتکشان بر علیه پرروازی را تشکیل می دهند . به عارتی دیگر دیکتاتوری پرولتاریا بر پرروازی از طریق قدرت شوراهای به عنوان ارگانهای نمایندگان کارگران ، سربازان و دهقانان فقیر صورت می یابد . این نقش حیاتی شوراهای توسط لنین در " دولت و انقلاب " به تفصیل تشریح شد و در زمان حیات لنین شوراهای در شوروی ، در حالیکه تشکیلاتشان از حزب بلشویک مستقل بود ، عامل دیکتاتوری طبقه کارگر و توده های زحمتکش بر پرروازی بودند . وظیفه حزب طبقه کارگر تبلیغ و آرتیاسیون حول برنامه حزب در شوراهای کارگری (و غیره) است . در کنگره های سراسری شوراهای ، نمایندگان انتخابی صفوف مختلف کارگران ، سربازان و دهقانان فقیر ، که توسط این توده ها قابل عزل و تعویض اند ، بر اساس رای گیری بر روی برنامه های مختلف ، برنامه واحدی را برای اجرا اتخاذ میکنند . با اراکه برنامه خود به این کنگره ها ، حزب طبقه کارگر سعی در ایجاد یک رهبری سیاسی انقلابی در مبارزات کارگران میکند . ولی از آنجا که حزب سازمان انقلابیون حرفه ای است ، و نه سازمان تمام توده ها ، استقلال کامل تشکیلاتی شوراهای توده های ارگانهای حزب بسیار حیاتی است . زیرا هرگاه ارگانهای حزب در تشکیلات شوراهای جذب گردند ، خطر آن میرود که قدرت تصمیم گیری و اجرایی در دست حزب یعنی در دست بخش کوچکی از طبقه کارگر متمرکز یابند و در شرایط ویژه فروکش مبارزات کارگری ، عقب افتادگی اوضاع اجتماعی و کمبود مایحتاج زندگی ، گرایشات میوکرانیک شدت گیرند . در اوضاع مشخص چین باید از بین رفتن پیشگامان پرولتاریایی ، محیط عقب افتاده روستایی و آگاهی نازل دهقانان را نیز بر این شرایط ویژه اضافه کنیم . جذب ارگانهای حزبی در شوراهای دهقانی و تشدید گرایشات میوکرانیک در حوزه عمل حزب کمونیست را از زمان خود مائو پس از ۱۷ سال فعالیت در روستاها بشنوم :

" دمکراسی شوراهای تکامل یافته است ، لکن باید متذکر شد که ((دمکراسی)) در خیلی جاها هنوز بسیار ناکافی است . مبارزه علیه میوکرانیزم میباید قاطعانه صورت پذیرد و زباله میان شوراهای توده ها باید دور ریخته شود . این زباله میوکرانیزم و فرمائروایی است . آنها بی که برای شوراهای کار میکنند می باید وظایف شوراهای را بر پایه بسیج و قانع کردن مردم انجام دهند . آنها نمی باید از مندهای زور و فرمائروا

* در روسیه عوامل متعدد دیگری نیز کمک به تشدید رشد بورکراسی کردند . از آنجمله اند شکست انقلاب در مراکز صنعتی اروپا (بویژه در آلمان و مجارستان) ، اثرات مهلك سه سال جنگ داخلی و منع تشکیل جناح در حزب بلشویک .

استفاده کنند. آنها باید به تقاضاها و پیشنهادات مردم توجه کرده و نباید این تقاضاها و پیشنهادات را از نظر دور بدارند.

بر خلاف نقل قول قبلی، اینجا دیگر مائو تأکید نمی کند که شوراهای بالاترین مرجع بیان کننده خواسته های توده ها هستند، بلکه اینبار شوراهای را بمثابه پیشقراول توده ها می شمرد. در واقع حالا شوراهای توسط خود حزب اداره می شدند و از اینرو سازمانهای پیشگام توده ها بودند و نه سازمان های خود توده ها. از طرف دیگر همانطور که انتظار داشتیم گرایشهای بورکراتیک هم رشد فراوان کرده اند و مائو هشدار می دهد که نقش پیشگام متشکل در شوراهای باید بنحوی غیر بورکراتیک انجام پذیرد. البته همچنانکه گفته شد بخاطر شرایط روستا-یی و فقدان موقتی جنبش کارگری، مائو میباید از تشکیلات حزبی برای متمرکز کردن تشکیلات محلی دهقانان استفاده میکرد. به عادت دیگر مائو مجبور بود موقتاً حزب کمونیست را "جانشین" طبقه کارگر برای رهبری کردن جنبش دهقانی کند. لکن مسأله به اینجا ختم نمی شود. این ضرورت موقتی موجب دو انحراف اساسی در خط مشی مائو شد: اولاً فهم مائو از نقش شوراهای تغییر کرد. دیگر از نظر مائو شوراهای به عنوان سازمان خود توده ها بشمار نمی رفتند و در واقع بحکم سازمان پیشگام توده ها بوده و تفاوت چندانی با ارگانهای حزبی نداشتند. همانطور که خواهیم دید این فهم جدید مائو از سیستم شوراهای در مورد شوراهای کارگری بطرز بارزتری خود را نشان میدهد. دوماً این پرسه جانین کردن حزب کمونیست برای طبقه کارگر تحت اوضاع عقب افتاده روستاها، بدون آگاهی از خطرات آن و بدون سعی برای بر طرف کردن آن صورت یافت. اگر چه جنبش کارگری پس از شکست فجیع خود برای مدتها در رخوت بود ولی در سال ۱۹۳۳ (مدتی قبل از تهاجم کومینتانگ به روستاها و راه پیمایی طولانی به شمال)، مبارزات کارگری دوباره در شهرها آغاز گشت. لکن مائو هیچگونه تلاشی برای متشکل کردن این مبارزات و هماهنگ کردن آنها با جنبش دهقانی نکرد پس از راه پیمایی طولانی به شمال نیز بارها حزب کمونیست فرصت داشت تا در مبارزات کارگران در شهرها شرکت کرده، آنها را رهبری داده و با مبارزات دهقانان متحد کند (بویژه در سالهای ۴۷-۴۶ تا ۴۸ که شکست ژاپن و برخاست جنبش کارگری فرصتی مناسب برای بسط مبارزات دهقانی از طریق گسترش اصلاحات ارضی بود و هماهنگی ایده آل بین مبارزات کارگران و دهقانان برای سرنگونی دولت کومینتانگ بوجود می آورد). این میلی حزب کمونیست برای شرکت در مبارزات کارگری البته بی دلیل نیست. از آنجا که حزب کمونیست شوراهای دهقانی را تحت کنترل خود داشت بصورت تنها قدرت موجود در روستاهای مربوطه عمل میکرد. تنها نیرویی بود که می توانست از طریق سازماندهی مبارزات دهقانان، تقسیم اراضی ملاکان بین دهقانان فقیر و تعیین نرخ مالیات و اجاره قدرت خود را در بین کلیه اقشار روستایی اعمال کند. ارگانهای مختلف حزبی در واقع نقش یک دولت بورکراتیک را در روستاها بازی میکردند که تصمیمات مختلف را اتخاذ و اجرا می کرد. خود کفایتی این دولت بورکراتیک و امتیازات اجتماعی و سیاسی ای که بورکراسی حزبی در ارگانهای دولتی دارا بود سبب میشود که اصولاً رهبری حزب از ضرورت عینی مداخله در مبارزات و سازماندهی کارگران روگردان باشد. فروکش موج مبارزات کارگری در شهرها از شکست انقلاب دوم بعهد خود عامل دیگری برای آن بود که حزب از پتانسیل انقلاب طبقه کارگر و اهمیت شرکت آن در فواید انقلاب بکلی صرف نظر کند.

تجربه مائو در روستاها نتایج متضادی در بر داشت. از یک طرف مائو به اهمیت ویژه تکلیف اصلاحات ارضی در انقلاب چین پی برد و با متشکل کردن مبارزات دهقانی توانست تداوم مبارزات طبقاتی را که در شهرها موقتاً پاره گشته بود در روستاها محفوظ دارد و مبارزه را همچنان ادامه دهد. لکن از طرف دیگر مائو برنامه و کارکرد حزب کمونیست را تسلیم عقب ماندگی شرایط روستایی چین کرد، بطوریکه سئوالات فعالیت در میان دهقانان تأثیراتی منفی بر اندیشه مائو و برنامه حزب کمونیست گذاشت که با احساس رضایت مورد قبول بورکراسی حزبی قرار گرفت.

مائو، صرف نظر از تجارب شخصی و نتایجی که این تجارب حاصل

مقصود ما آن جناح از حزب است که با رهبری مائو در روستاها فعالیت داشت.

می کرد، ریشتهاً تحت تأثیر عامل دیگری نیز قرار داشت. اگر چه مائو به برخی از انحرافات کمینترین که سبب شکست انقلاب دوم چین شد واقف بود، ولی هرگز بتوانست قاطعاً از کل انحرافات استالینیستی کمینترین ببرد. یکی از این انحرافات که در مائو باقی ماند و در عملکرد حزب نقش مهمی داشت، همانا درک مائو از یک حزب انقلابی بود. از نظر مائو اگر چه می توان از داخل و یا خارج حزب حتی به رهبری حزب هم انتقاد کرد ولی هرگز نباید این رهبری مورد سؤال واقع شود. مثلاً یکی از معیارهایی که انتقادات درست را از غلط و انتقادات خوب را از بد تمییز می دهد اینست که این انتقادات "باید رهبری حزب کمونیست را تقویت کند و نه اینکه آنرا نفی یا تضعیف گرداند." (ص ۱۱۹ چهار رساله فلسفی: در مورد راه حل صحیح تضادها)

مقصود مائو اینست که هر انتقادی رواست مگر آنکه بخواهد موقعیت رهبری حزب کمونیست را به مخاطره اندازد. این دقیقاً فهم استالینیستی از یک حزب کمونیست است. برای بلشویکها، لنین و یارانانش جناح رهبری حزب کمونیست می باید پس از یک بحث مکرراتیک که با شرکت کلیه اعضای حزب و بر مبنای برنامه های جناحهای مختلف حزب در کنگره های حزبی صورت میگرفت با رأی اعضای حزب برای دوره ای که تا کنگره بعدی ادامه داشت انتخاب می شد. در فاصله بین دو کنگره اگر چه اقلیت می بایست خط مشی حزب (یعنی برنامه اکثریت) را به مرحله اجرا در آورد ولی در داخل حزب دارای حق هر گونه انتقاد از اکثریت، از جمله حق تشکیل جناح، می بود. معنی تشکیل جناح از طرف اقلیت اینست که جناح اقلیت خواستار تغییر مشی حزب یعنی بر کنار رفتن جناح اکثریت، و در دست گرفتن رهبری توسط جناح اقلیت است. در حزب بلشویک حق بر کنار کردن رهبری حزب (جناح اکثریت) از جانب جناح اقلیت موجود بود و به این دلیل جناحهای مختلف حزبی از حقوق مساوی برخوردار بودند. ولی پس از فوت لنین با رشد بورکراسی استالینیستی در داخل حزب بلشویک، حق تشکیل جناح بکلی توسط استالین منع شد: دموکراسی بلشویکی به بورکراسی استالینیستی بدل گشت. مائو این فرم حزب استالینیستی را عیناً برگزید. در عین حال شرایط ویژه ای که قبلاً از آن نام بردیم و وجود گرایشهای بورکراتیک، به اتخاذ اینچنین فرم تشکیلات حزبی قوت میداد. بنا بر این در "مناطق آزاد شده" نه تنها شوراهای نمایندگان انتخابی دهقانان تحت کنترل حزب و در نتیجه بورکراتیک بودند بلکه خود حزب کمونیست هم که قدرت تام دولتی را در دست داشت پشدت بورکراتیک بود.

صرف نظر از فقدان دموکراسی، بورکراسی حزب کمونیست ویژگیهای دیگری نیز داشت که نتیجه برنامه های حزب در محیط عقب مانده و خرده بورژوازی روستاها بود. به عادت دیگر نتیجه سیاستهای مانور طبقاتی حزب بخصوص در دوره جبهه واحد ضد امپریالیستی (۴۱-۱۹۳۷) اشغال چین توسط امپریالیزم ژاپن، بورکراسی شوروی را از خطر تجاوز ژاپن به شوروی به وحشت انداخت. بنا به دستورات فوری استالین، حزب کمونیست می باید به هر قیمت که شده با چپانکایچک علیه ژاپن وارد جبهه ائتلافی نویی شود. در دوران اشغال ژاپن در واقع چین میان کومینتانگ، ژاپن و حزب کمونیست به سه قسمت تقسیم شده بود. تحت فشارهای استالین حزب کمونیست میباید برای رضایت چپانکایچک و حفظ جبهه ائتلافی از اصلاحات ارضی در "مناطق آزاد شده" که تحت اداره حزب قرار داشت صرف نظر کند تا حتی پشتیبانی بورژوازی ده و "فتودالهای مترقی" نیز جلب گردد. بدنبال این فشارها، سیاست اصلاحات ارضی حزب کمونیست تعدیل یافت: از تقسیم اراضی بورژوازی و "فتودالهای مترقی" جلوگیری شد و در مواردی نیز زمین هایی که قبلاً تقسیم گشته بود دوباره به مالکان قبلی باز داده شد. بگذریم از اینکه اینگونه سیاستها تا چه اندازه باعث ناامیدی و سر شکستگی دهقانان فقیر گشت و یا تا چه اندازه مانع بالا رفتن آگاهی سیاسی آنها در مبارزه علیه بورژوازی و اقشار دیگر ارتجاعی بود. نتیجه تحکیم بورکراسی حزبی شد. وخیمترین برآیند مانورهای مذکور اثراتش در صفوف خود حزب بود. ملاکان و عناصر بورژوازی که توسط خط مشی جدید حزب نیرویی می یافتند بسهولت به داخل حزب رخنه می کردند و صاحب مقامهای مهم اداری و نفوذ فراوان در امور حکومتی می شدند. این اوضاع و احوال قریب ده سال از ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۷ ادامه داشت. هینتن Hinton می نویسد که در سال ۱۹۴۷ در ناحیه لوچنگ Lucheng و شانسی Shansi چهار درصد اعضای حزب از

خاندانهای ملاک یا دهقانان مرفه تشکیل شده بودند*، جالب اینجا - ست که وقتی حزب در او خرسال ۱۹۴۷، تحت فشار مبارزاتی دهقانان فقیر و جهت بسیج توده ای طبقه چیانکایچک آشتی ناپذیر، بار دیگر برنامه اصلاحات ارضی رادیکالی در پیش گرفت، با مشکلات غریبی از جانب عاصر بورژوا و ملاک مواجه گشت. در دسامبر ۴۷ مائو می نویسد که رشد بی اندازه حزب از "چند ده هزار تا ۲۷ میلیون نفر" به "بسیاری از ملاکان و دهقانان مرفه ۱۰۰۰ امکان داده که به حزب ما رخنه کنند" (منتخب آثار جلد ۴، ص ۱۶۶-۱۶۵ انگلیسی) و یا دقیقتر "در نواحی روستایی آنها تعدادی از تشکیلات مردم، حکومت و حزب را کنترل می کنند، ظالمانه از قدرت آنها سوء استفاده می کنند، بر مردم حکمفرمای می کنند، سیاستهای حزب را تحریف میکنند و بدین ترتیب این تشکیلات را از توده ها جدا کرده [و] از اینکه اصلاحات ارضی کامل باشد جلوگیری می کنند. این اوضاع وخیم ما را موظف می دارد که صفوف حزب خود را آموزش داده و از نوسازمان دهیم." (منتخب آثار، جلد ۴، ص ۱۶۶)

همانطور که می بینیم با تعدیل برنامه اصلاحات ارضی حزب خطر آن میرفت که عاصر بورژوا و "فئودال" نه تنها در داخل حزب رخنه کنند بلکه حتی در رهبری واحدهای مختلف حزبی جای گیرند، بسا استفاده از اختیارات خود دستورات رهبری حزب را بنا به میل و منافع شخصی انجام دهند و یا اصولاً از اجرای آنها سر باز زنند. این اوضاع و احوال ناهنجاریهای فراوانی در امور حکومتی ایجاد میکرد که میتوانست رفته رفته یا بناگاه تعادل موجود در دولت را متزلزل کند و حتی موقعیت بورکراسی در رهبری حزب را بمخاطرانده از این جهت هر چند وقت یکبار رهبری مائو دست به "کمپینهای اصلاحی" میزد تا ظاهراً حزب را از نفوذ این عناصر پاک سازد (مثل جنبش اصلاحی سالهای ۴۶-۴۱ و ۴۸-۴۷). البته این کمپینها با وجود اینکه اغلب با تکیه به دهقانان فقیر صورت می یافتند ولی در تحلیل نهایی از طرف رهبری حزب هدایت می شدند و دهقانان فقیر نقش مستقل یا دیکراتیکی در آنها بازی نمی کردند. هدفشان هم در واقع تصفیه عاصر ارتجاعی "غیر قابل اصلاح" و تعلیم فرهنگی عاصر بورژوا، ملاک، یا خرده بورژوازی "قابل اصلاح" بود. عناصری که بنا به سابقه قبلی و کارکرد فعلی "قابل اصلاح" تشخیص داده می شدند پس از دیدن یک سری تعلیمات فرهنگی، نظیر شناخت اصل قبول دیکتاتوری پرولتاریا (یعنی رهبری حزب) و وظیفه انجام برنامه های حزبی، دوباره وارد حزب شده و چه بسا مقامهای پیشین را بار دیگر اتخاذ میکردند. در هر حال حزب هیچگاه کاملاً از وجود گرایشهای بورژوازی، خرده بورژوازی و بورکراتیک در کانالهای میانی خود شسته نمی شد. همواره سعی در ایجاد تعادلی میان گرایشهای بورکراتیک میانی و بورکراسی رهبری حزب میگشت: گرایشهای مستقل بورکراتیک در ارگانهای حکومتی تحمل میشد، مگر در زمانیکه اختیارات و قدرت این گرایشها می توانست موقعیت بورکراسی مرکزی در رهبری حزب را تحت الشعاع قرار دهد. در چنین موقعیتی رهبری مجبور به تثبیت خود میگشت. بنا بر این "کمپینهای اصلاحی" روشی بودند که پرنانهجاریهای حاصله از عملکرد حزب کنترل می نهادند. از طرف دیگر "کمپینهای اصلاحی" از آنجا که پیشکل بورکراتیک و بنا به دستورات رهبری حزب صورت میگرفتند، فرصت مناسبی برای رهبری مائو بودند تا با استفاده از اتهامات گوناگون و دلایل رنگارنگ، بورکراتیک وار جناحهای مختلف مخالف خود در رهبری حزب را نیز تصفیه کند و در نتیجه قلع و قمع جناحهای مخالف چپ و راست، قدرت بورکراتیک خود را در رهبری حزب استحکام بخشد. برای مثال در جنبش اصلاحی سالهای ۴۶-۴۱، ونگ مینگ Wang Ming (و تنی دیگر از رهبران حزب) که جناح استالینیستی حزب را تشکیل داده و خواستار اجرای موبه موی دستورات کمیته ترن بودند، بکلی از قدرت خود ساقط شدند. بدین ترتیب تا قبل از پیروزی انقلاب رهبری مائو قدرت بورکراتیک خود را در حزب تثبیت کرد.

تصویری را که در بخش قبلی در مورد رشد بورکراسی در "مناطق آزاد شده" و دلایل آن ارائه نمودیم، می توان بخشی در نواحی شن کان نینگ واقع در اطراف ینان مشاهده کرد:

"از ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۱ حکومت چنان بسرعت تکامل یافت که حتی بورکراسی هم بیش از حد معمول انعطاف پذیر بود، از بسیج عمومی در فعالیت برای تولید، در انتخابات، در اخذ مالیات، و غیره، کماکان استفاده میشد، کمبود کارشناس، شیوه های ابتدایی ارتباطی، فقدان شیوه هایی که زمان صحتشان را با ثبات رسانیده بود، و کمبود طریقه زندگی انتظام امور اداری را مشکل می ساخت، و بالاخره، سابقه فعالیت مستقیم ((توده ها)) و ((وجود)) استقلال محلی بر علیه کنترل مطلق بورکراتیک مقابله میکرد. با وجود این، مهمترین چیزی که از ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۱ تکامل یافت، قدرت رشد یابنده و استقلال بورکراسی و تمرکز امور اداری در دست آن بود." (ص ۱۴۸ از کتاب (Mark Selden: The Yenan way in Revolutionary China))

"در دسامبر ۱۹۴۱ بورکراسی به اوج تکامل خود رسید. سرزمین تحت کنترل کمونیستها در آن موقع ۲۹ ناحیه با جمعیتی حدود ۱۴۰۰۰۰ نفر را تشکیل میداد. در این هنگام حدود ۷،۹۰۰ مأمور حکومتی حقوق بگیر تمام وقت وجود داشتند که بیش از ۱۰۰۰ نفرشان در سطح ناحیه ای، ۴،۰۲۱ نفر در سطح مناطق و نواحی فرعی، و بقیه در حکومت های شهری خدمت میکردند" (همان کتاب، ص ۱۵۲) "در ۱۹۳۸، حکومت ((ینان))، بجز تأمین مایحتاج روزانه، حقوق کلان به مبلغ ۵ دلار در ماه به سران ادارات ناحیه ای و حقوقی به مبلغ ۲ دلار و نیم به دادرسان منطقه ای میداد." (همان کتاب، ص ۱۵۴)

نخستین مطلبی که از تصویر بالا جلب نظر میکند رشد بورکراسی و بدست آوردن امتیازات مادی توسط آن در کنترل امور حکومتی و در شرایط عقب ماندگی شدید اقتصادی و سیاسی روستاهاست. در طی سالهای سال فعالیت حزب در میان دهقانان و در مناطق عقب افتاده دور از شهرها، بورکراسی کم کم بخود شکل گرفت. این بورکراسی که قدرت حکومتی را در دست داشت صاحب منافع اجتماعی مختص به خود بود و برای حفظ امتیازات اجتماعش بناچار سیاست های محافظه کارانه ای در پیش میگرفت. سازش و همزیستی مسالمت آمیز با بورژوازی "کلی" در روستاها و سیاستهای مانور طبقاتی قبل از شروع جنگ داخلی چیانکایچک (۱۹۴۷)، عدم تمایل به مداخله در مبارزات کارگران و سازماندهی آنان همگی تبلور این محافظه کاری بورکراسی حزب بود. ولیکن مطلب مهم دیگری نیز از تصویر بالا همدست است که در حقیقت نمودار یکی از خصوصیات برجسته و تاریخی بورکراسی مائونیستی است: بسیج توده ها برای انجام امور حکومتی. حکومتی که در ینان به رهبری حزب کمونیست مستقر بود تفاوت ویژه ای با حکومتهای بورژوازی داشت. حزب کمونیست برای اجرای امور حکومتی، برای اعمال برنامه های حزبی نظیر اصلاحات ارضی و برای دفاع و مبارزه طبقه زابین و کومینتانگ احتیاج به بسیج عمومی توده ها و تکیه به مبارزات آنها داشت. از سوی دیگر مانور ها و سازش های طبقاتی حزب کمونیست (که قبلاً صحبت آن شد) می توانست باعث رخنه و تقویت عاصر بورژوازی و خرده بورژوازی در حزب (و از این طریق در حکومت) شده، منجر به شکل گرفتن یک قشر میانی بین رهبری حزب و توده ها شود. شکل گیری این قشر میانی، که بقول مائو توام بود با سرپیچی آنها از انجام دستورات رهبری حزب ناهنجاریها و نابسامانیهای ناشی از مانورهای مزبور را تشدید میکرد و امکان میداد که در لحظه ای حساس رابطه میان رهبری حزب و توده ها قطع شود، و در نتیجه، اجرای سیاستهای حزبی که بر رشد قدرتمند بورژوازی کنترل می نهاد متوقف گردد، تعادل طبقاتی که توسط حزب حفظ میشد از میان برود و سرانجام بورژوازی در حکومت صاحب قدرت شده، حزب کمونیست محلحل شود. برای جلوگیری از این خطرات پیشگیرنده، رهبری حزب می باید دائماً با استفاده از برنامه های تعلیمی، آموزش کادرها، "کمپینهای اصلاحی" و بطور کلی درگیری توده ها در

امور حکومتی رابطه مستقیم و نزدیکی با توده ها حفظ کرده ، مستقیماً به مبارزات آنها بر علیه تحکیم این قشر میانی متوسل شود . خطر به قدرت رسیدن خرده بورژوازی و بورژوازی در حزب ، که بخاطر خط مشی حزب بطور عینی وجود داشت ، آنچنان فکر و ذهن ماورا دوازده سالهای انقلاب اشغال کرده بود و آنچنان تأثیری در اندیشه او داشت که حتی زمانیکه با پیروزی انقلاب طبقه بورژوازی داغان شد ، هنوز مائو سایه بورژوازی را در خارج و در داخل حزب در کمین غصب قدرت در حزب می دید و آن هنگام که مدتها پس از انقلاب قشر نپویی از تکنوکرات ها و بورژوازیهای صنعتی بخود شکل گرفت و نمایندگان در حزب یافت ، مائو این قشر را بپیکر بورژوازی ای انگاشت که کافی السابق در کمیون قدرت نشسته بود و سایه اش آنقدر در افکار او زنده بود .

۳- حزب کمونیست چین و طبقه کارگر

در بخشهای پیشین نقش حزب کمونیست در روستاها و تکامل بورکراسی را که قسمتی از آن محصول اجتناب ناپذیر شرایط عینی و خصلت خرده بورژوازیی اقتصاد دهقانی و قسمت دیگر محصول انحرافات رهبری حزب کمونیست بود ، مورد مطالعه قرار دادیم . ولی نباید بورکرا تبهز شدن انقلاب چین را فرآورده اجتناب ناپذیر بورکراتیک بودن ارگان های حکومتی در روستاها ، یا بورکراتیک بودن حزب و یا دهقانی بودن ارتش سرخ با نگاریم . عامل تعیین کننده در بورکراتیزه شدن یا نشدن انقلاب همانا چگونگی شرکت و نقش طبقه کارگر در مراحل نهایی انقلاب و در مرحله بعد از تسخیر قدرت بود . طبقه کارگر ، که بر خلاف اقتضای دهقانی قادر به خود سازماندهی در شورا های دمکراتیک کارگری و متمرکز کردن نیروی مبارزاتی و سیاسی خود و سایر اقتضای مستندیده علیه طبقه بورژوا و اقتضای بورکراتیک بود ، می توانست با بدست گرفتن قدرت از طریق شورا های سراسری کارگری و دمکراتیزه کردن ارگانهای دولتی از بورکراتیزه شدن انقلاب در آخرین نبردهای ضد بورژوازی پیش گیری کند . لکن سیاستهای حزب کمونیست مانع وقوع چنین راهی واقع گشت . سالهای ۴۷-۴۶ دوره برخاست جنبش کارگری در شهرها بود ، حزب کمونیست که تحت فشارهای دیپلماتیک شوروی و امریکا در گرماگرم مذاکرات با چنانکایچک برای تشکیل حکومت ائتلافی بود مصرا نه انجام اصلاحات ارضی و وسیع مبارزات توده ای را بر علیه کومینتانگ به تعویق انداخت . این سیاست محافظه کارانه باعث شد فرصت مناسبی برای هماهنگ کردن مبارزات دهقانی و کارگری هدر رود . دو سال جنگ داخلی میان ارتش سرخ و کومینتانگ که پس از شکست پیروزی تشکیل حکومت ائتلافی آغاز شد ضربات سختی بر جنبش کارگری در شهر ها وارد آورد ، بطوریکه هنگام پیروزی نهایی بر کومینتانگ طبقه کارگر هیچ مبارزه و حرکت محسوسی از خود نشان نداد . حزب کمونیست شهرها را از طریق دهات محاصره کرده بود و برای پیروزی نهایی بر چنانکایچک احتیاج به حمایت کارگران شهری داشت . کار سیاسی میان کارگران آغاز شد و پشتیبانی طبقه کارگر از ارتش سرخ بدست آمد . تعداد زیادی از کارگران به عضویت حزب درآمدند ولی هیچگونه تلاشی برای خود سازماندهی طبقه کارگر و تشکیل شوراها به عمل نیامد . رهبری محافظه کار حزب ، کارگران را نیز به چشم دهقانان می نگریست . در روستاها ناتوانایی دهقانان در خود سازماندهی ، حزب را بر آن داشت که بمثابة جانشین پرولتاریا دهقانان را متشکل کند . در شهرها کارگران شورا های خود را نداشتند . عدم شرکت قاطع و مستقل طبقه کارگر در مرحله تسخیر قدرت ، که منتج از ناموزونی انکشاف تاریخی مبارزات دهقانان و کارگران بود ، باعث تشدید نقش " جانشینی " حزب ، اینبار در شکل پرولتاریا ، گشت . استراتژی حزب در سازماندهی دهقانان برای سازماندهی پرولتاریا نیز بکار گرفته شد . فهم مائو از شورا های دهقانی ، که در مناطق عقب مانده روستایی تکوین یافت ، به عنوان سازمانهای پیشگام توده ها و تحت کنترل و اداره حزب به شورا های کارگری نیز تعمیم داده شد . با این اختلاف که چون از نظر مائو حزب سازمان پیشگام پرولتاریا بود ، از این روالاً دیگر احتیاج به شورا های کارگری وجود نداشت : می باید که پیشگامان طبقه کارگر در حزب

و توده های پرولتر در اتحادیه های تحت کنترل حزب متشکل شوند . بورکراتیزه شدن انقلاب چین هم از همین منتج شد . قدرت دولتی بجای اینکه در دست شورا های نمایندگان انتخابی توده های کارگر قرار گیرد (چنانکه در روسیه قرار گرفت) در دست حزب کمونیست که خود بدست بورکراتیک بود تمرکز یافت .

سیاستهای محافظه کارانه حزب پس از تسخیر قدرت نیز همچنان به تحکیم بورکراسی کمک میکرد . حزب کمونیست که بعد از متلاشی کردن دولت بورژوازی کومینتانگ در صدد ساختن جامعه دمکراتیک نوین و حفظ ائتلاف طبقاتی با بورژوازی " ملی " بود ، از ملی کردن صنایع بورژوازی " ملی " خود داری کرد ، به گسترش صنایع خصوصی کمک کرد ، در موارد متعددی کارگران را از مبارزه علیه بورژوازی " ملی " برای کسب منافع اقتصادی یا آرمانهای سیاسی خود باز داشت . بدین ترتیب قدرت بورژوازی نه تنها از لحاظ اقتصادی بلکه از لحاظ سیاسی هم افزایش یافت . حتی پس از جنگ کره که صنایع خصوصی ملی شد ، حزب کمونیست سرمایه داران " ملی " را همچنان در مدیریت این واحدهای بزرگ اقتصادی باقی گذاشت . در این مورد مائو میگوید : " در عین اینکه اعضای بورژوازی در واحدهای مشترک خصوصی - دولتی مسوولان تشکیلاتی شده اند . و از استثمار کنندگان دارند به مردم کارکن که با کار خود امرار معاش می کنند ، تبدیل می شوند ، با وجود این هنوز نرخ بهره ثابتی در قبال سهم سرمایه خود در این واحدهای مشترک دریافت می دارند ، یعنی ، آنها هنوز خود را از ریشه های استثمار بری نکرده اند . میان آنها و طبقه کارگر هنوز فاصله قابل ملاحظه ای در ایدئولوژی ، احساسات و عادات روزانه است " (ص ۱۰۶ از چهار رساله فلسفی مائو ، در باره راه صحیح حل تضادها) در بخشهای آینده به نقش اینگونه عناصر بورژوازی بورکرات شده که هنوز غرامت ملی کردن صنایع سابق خود را دریافت میکنند باز خواهیم گشت . خلاصه کنیم اضافه بر ماهیت بورکراتیک حزب و ارگانهای دولتی ، سیاست های " نرم " مائو در مورد بورژوازی ، عامل مهم دیگری در رشد بورکراسی در سطح سیاسی و اقتصادی بود . *

تفاوت میان فراشد بورکراتیزه شدن انقلاب روسیه و انقلاب چین در چیست ؟ در انقلاب اکثر شورا های دمکراتیک کارگران ، دهقانان و سربازان قدرت را در دست گرفتند . در آغاز پیروزی انقلاب بورکراتیک نبود . ولی با منزوی ماندن انقلاب در یک کشور عقب مانده و در شرایط داخلی نامطلوب ، انقلاب رفته رفته بورکراتیزه گشت و بورکراسی قدرت را از دست پرولتاریا غصب کرد . برعکس در چین انقلاب از همان لحظه پیروزی بورکراتیزه بود . بورکراسی مائوئیستی در مناطق آزاد شده در شرایط مناسب و تحت ضرورت های عینی ، جنبش وسیع دهقانی را علیه کومینتانگ رهبری کرده و پس از شکست کومینتانگ قدرت را در سرتاسر چین در دست گرفت . *

* هرپسن J.P. Harison در این باره می گوید :

" در طول سالهای ۵۶-۵۵ ، اقتصاد شهری نیز ملی شد ، دولت کنترل ۹۰ درصد کلیه صنایع را بدست گرفت . لکن باز هم برخلاف سالهای ۲۰ و ۳۰ در شوروی ، به اعضای سربزیر بورژوازی اجازه همکاری داده میشد و بورژوازی به عنوان یک طبقه از میان نرفت . مقایسه سیاستهای شهری حزب کمونیست با سیاستهای روستایی آن در اصلاحات ارضی بسیار گویاست . عمدتاً بخاطر نیاز استفاده از کلیه کارشناسان اقتصادی موجود ، بورژوازی ملی چین بمثابة قشر مدیران تحت کنترل دولت باقی ماند . بسیاری از آنها لا اقل تا انقلاب فرهنگی مشاغل قبلی خود را به عنوان مدیران کارخانه و مانند آن حفظ کردند و در ازای سرمایه شان که دولت ملی اش کرده بود تا نرخ ۵ درصد بهره میگرفتند . بنا بر این ، برای ۱۵ سال اصل اتحاد پرولتاریا ، دهقانان ، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی حفظ شد . بعضی از سرمایه داران در شانگهای و نقاط دیگر کماکان بمانند دوران پیش از انقلاب باقی ماندند : با پیشقدمت ، شوخ و غیره . به علاوه بنابه اتهامات وارده در انقلاب فرهنگی ، فرزندان بورژوا بر زندگی آموزشی و فرهنگی غلبه داشتند . "

J.P. Harison : Long march to power P. 436

لکن برخلاف بورکراسی استالینیستی که متعاقب شکست جنبش توده‌ها
تحکیم یافت، تثبیت بورکراسی مائوئیستی همگام با رشد جنبش توده‌ها
در روستاها و پیروزی انقلاب رخ داد. از این روفرق مهمی میان این
دو بورکراسی موجود است.

بورکراسی استالینیستی در فراشد فروکش انقلاب سوسیالیستی
روسیه و فرسایش نیروی مبارزاتی پیشگامان و توده‌های پرولتری پدیدار
شد. خود برآیند فراشد اضمحلال انقلاب اکبر و پیشگام مبارز پرولتری،
و در عین حال عامل مؤثری در تشدید این فراشد بود. از این رو تثبیت
موقعیت بورکراسی مستلزم محو کامل سنتهای گذشته حزب بلشویک، از
میان بودن آثار هرگونه جنبش توده‌ای و انقطاع رابطه میان حزب و
توده‌ها از طریق گردن زدن پیشگام پرولتری بود. در چنین شرایطی
بورکراسی برای تحکیم موجودیت خود ناچار به سازماندهی تشکیلات
عظیم و مقدر بورکراتیکی شد که مستقل از توده‌ها و در مقابله مستقیم
با آنان، جایگزین هرگونه دخالت فعال توده‌ها در تصمیم‌گیری یا
اجرای امور اجتماعی، سیاسی یا اقتصادی بودند. از طرف دیگر بور-
کراسی در مرحله ساختمان سوسیالیزم تولید یافت و ماهیت اجتماعی اش
مستقیماً با فرم ویژه بنای سوسیالیزم در شوروی پیوند داشت. پایه‌های
عینی بورکراسی استالینیستی در منافع مادی سرشاری بود که تحت مدل
استالینی ساختمان سوسیالیزم و در شرایط فقر عمومی طبقه کارگر،
صفوف مختلف بورکراسی در حزب، دولت و صنعت، و اقشار تکنو-
کرات از آن برخوردار بودند. در عوض از طریق اعمال کار اجباری فشر-
ده در کارخانجات، اشتراکی کردن اجباری اراضی دهقانان و اختناق
پلیس علیه هرگونه سرپیچی کارگران و دهقانان، بورکراسی استا-
لینیستی آگاهانه سعی در لگد مال کردن سیاسی و اقتصادی طبقه
کارگرو سایر زحمتکشان میکرد. هر قدر شکاف ما بین بورکراسی و توده‌ها
بیشتر می‌شد، بورکراسی نیز به همان اندازه مستحکمتر و منجمدتر
میشد. در عین حال، بورکراسی برای سرکوب کامل پیشگامان پرولتری
و جنبش توده‌ای که در فراشد پیروزمند انقلاب برخاسته بودند، از
لحاظ عینی نیاز به تمرکز شدید قدرت سیاسی در سطح رهبری داشت.
هرگونه بیان مخالفت چه از جانب توده‌ها و چه در داخل حزب
موقعیت بورکراسی را که بر پایه اختناق پلیسی استوار بود، بخطر می-
انداخت و از این رو میباید شدت سرکوب میشد. از میان بردن دمکرا-
سی کارگری در شورواها می‌باید با از میان بردن دمکراسی حزبی تئو-
میکرید. استالین در واقع نقش بناپارت بورکراسی را ایفا می‌نمود که
میان جناحهای مختلف بورکراسی تعادلی برقرار میکرد.

بورکراسی مائوئیستی دارای خصوصیت‌های متفاوتی است که برآیند
فراشد تاریخی پیدایش میباشد. این بورکراسی در فراشد برخاست
یک انقلاب اجتماعی بوجود آمد، انقلابی که مستلزم بسیج توده‌ها و
گسترش مبارزات طبقاتی آنان علیه امپریالیزم و ارتجاع داخلی بود.
بورکراسی در رهبری جنبشی جای داشت که بی دربی در معرض حملات
کومینتانگ و ارتش ژاپن قرار میگرفت. شکست این جنبش بحکم ناپودی
فوری بورکراسی نیز میبود. بدلیل حدت مبارزات طبقاتی و نیاز مبرم
جهت سامان دادن امور اجتماعی، بورکراسی مائوئیستی حتی بسوای
حفظ موجودیت خود نیز مجبور به تکیه بر مبارزات دهقانان و جنبش
توده‌ای و در نتیجه مجبور به حفظ رابطه‌ای نزدیک با توده‌ها و
بسیج دائمی آنها بود. بطوریکه رهبری بورکراسی نمیتوانست بدون مدا-
خله فعال توده‌ها در امور اجتماعی (شرکت در برخی تصمیم‌گیری‌ها
حول نحوه اجرای برنامه‌های حزبی، اجرای تصمیمات حزبی از طریق
بسیج عمومی و غیره) و در نتیجه بدون وجود تعادل انعطاف‌پذیری
ما بین بورکراسی و توده‌ها عمل کند. این ضرورت عینی، ضعف تاریخی
و ساختاری بورکراسی مائوئیستی را در برداشت تا جائیکه رشد و تحکیم
بورکراسی بناچار بسیار محدود باقی میماند و انجماد بورکراسی بصورت
یک قشر کاملاً مستقل و بی ارتباط با توده‌ها از دایره امکان خارج بود.
از طرف دیگر برخلاف بورکراسی استالینیستی که در مرحله ساختمان
سوسیالیزم شکل گرفت، بورکراسی مائوئیستی در دوران مبارزات سیاسی
توده‌ای علیه ملاکان، بورژوازی و قدرتهای امپریالیستی بوجود آمد،
نقش رهبری سیاسی و فرماندهی جنبش توده‌ای را عهده دار بود و
منافع اجتماعی اش دقیقاً در گروی انحصار این رهبری و فرماندهی قرار
داشت. به عبارت دیگر در جانشین کردن خودش برای طبقه کارگر.

البته نباید پنداشت که بورکراسی مائوئیستی هیچگونه منافع مادی دارا
نبود، چنین تصویری بوضوح با ماهیت بورکراسی بطور کلی در تضاد است.
ولی باید اذعان کرد که عامل تعیین‌کننده در منافع این بورکراسی
حیثیت سیاسی اش بود و امتیازات مادیش حد اکثر بسیار جزئی بود.
بورکراسی مائوئیستی برای بسیج دائمی اقشار دهقانی که تنها با تحریک
آگاهی انقلابی در آنان امکان داشت، و در عین حال برای تثبیت نقش
خود جعبه‌رهبری سیاسی و جانشین پرولتاریا که تنها با جلب اعتماد
و همبستگی توده‌ها امکان تحقق می‌یافت، می‌بایست خود را هر چه
بیشتر با توده‌ها نزدیک میساخت، به مسائل آنان گوش فرامیداد، با
آنها به همدردی می‌نشست، و حتی بمنظور ابراز همبستگی با توده‌های
فقیر هرگونه امتیاز مادی را برای خود منع میکرد. از دیدگاه این
بورکراسی انگیزه‌ها و امتیازات مفرط مادی کادرهای بورکرات دولتی یا
حزبی رابطه پاک میان رهبری و توده‌ها را لکه دار می‌نمود و شکافی
میان آند و بوجود می‌آورد که می‌توانست موجب فلج شدن سیستم حکومتی
حزب کمونیست شود. بدین دلیل رهبری مائوئیستی اگر چه به اقتضای
بورکرات امتیازات مادی و اختیارات اداری اعطا می‌کرد لکن از طریق
کمپینهای اصلاحی نیز به مبارزه علیه انگیزه‌های مفرط مادی اقتضای
بورکرات دولتی و حزبی بر میخواست و از انجماد این اقتضای در قالب
قشری کاملاً جدا از توده‌ها و صاحب امتیازات و اختیارات مستقل جلو-
گیری می‌نمود. در واقع، بورکراسی مائوئیستی و در رأس آن مائو نقش
بناپارتی را داشت که میان توده‌ها از یک طرف و اقتضای بورکرات دولتی
و حزبی از طرف دیگر تعادلی برقرار میکرد.

۴- ساختمان سوسیالیزم در چین و حزب کمونیست شوروی

قبلاً گفتیم که پس از تسخیر قدرت (در سال ۱۹۴۹) حزب
کمونیست در صدد حفظ ائتلاف با بورژوازی "ملی" و رشد دادن روابط
سرمایه داری از طریق کمبک به بورژوازی "ملی" برآمد. ولی در عالم
واقعیت، منطق قوانین مبارزات طبقاتی اجازه ادامه این سیاست حزب
کمونیست را نمی‌داد. گسترش روابط سرمایه داری و رشد بورژوازی بومی
در تحلیل‌های فقط از کانال یک دولت بورژوازی امکان پذیر است.
ادامه فراشد بسط کاپیتالیزم، تقویت بورژوازی در چین، و ناهنجاریهایی
که در سطح سیاسی و اقتصادی از آن ناشی میشد گرایش بصورت تضعیف
پایه‌های حکومت حزب کمونیست داشت. تجاوز امپریالیزم امریکا به خاک
چین در جنگ کره و خطرات داخلی‌ای که شرایط جنگ در داخل کشور
ایجاد میکرد، به گرایش فوق شکل کنکرتی داد. حزب کمونیست ناچار
به عقب‌نشینی از سیاست رشد سرمایه داری شد: صنایع بورژوازی "ملی"
ظرف یکی دو سال ملی گشت و جهت جنگ با امپریالیزم امریکا از شوروی
کمکهای مادی گرفته شد. پس از پایان جنگ ضرورت جبران خسارات
جنگی و ساختن جامعه‌ای نوین در مقابل بورکراسی مائوئیستی قرار
گرفت. حزب کمونیست که دیگر از خیال پرورش کاپیتالیزم گذشته بود
حالا مجبور به پی ریزی یک اقتصاد با برنامه و دریافت کمک از شوروی
شد. قرارداد های بزرگ اقتصادی‌ای میان دو کشور به امضاء رسید که
بر طبق آنها ساختمان واحد های بزرگ اقتصادی با کمک مالی و تکنیکی
شوروی آغاز گردید. برنامه اقتصادی پنجساله‌ای (۱۹۵۲-۵۷) که
در این زمان با کمک مشاوران شوروی برای ساختمان سوسیالیزم در چین
طرح ریزی شد دقیقاً بخاطر رابطه مستقیم آن با قرارداد های اقتصادی
دو کشور، و پروژه های صنعتی‌ای که از طرف شوروی تأمین می‌شد، مدل
ساختمان سوسیالیزم در شوروی (از زمان استالین بعد) را اتخاذ
کرد. اگر چه اخذ کمکهای مادی از شوروی ضرورت عینی داشت، ولی
انتخاب مدل استالینیستی ساختمان سوسیالیزم بدون بررسی دقیق
عواقب وخیم این مدل در شوروی یا توجه به تئورها و شرایط داخلی
صورت گرفت. بورکراسی مائوئیستی کورکرانه و آمپریک وار و تحت ضرورت
عینی اخذ کمک از شوروی برای ساختن سوسیالیزم بدنبال راه استالینی
صحتی کردن کشور رفت.

خصوصیات اصلی این راه چیست؟ در این مدل فرض میشود که تکمیل ساختمان سوسیالیسم در یک کشور منزوی و ایجاد جامعه سوسیالیستی در آن امکان پذیر است. این فرض معکوس منافع و محافظه کاری بوروکراسی حاکم است. بسط انقلاب در صحنه جهانی و تأثیر انقلابی آن بر آگاهی توده های کشور، منافع بوروکراسی را به مخاطره می افکند. از این لحاظ مسئله پیروزی انقلاب در سطح جهانی و در نتیجه همکاران ری پروتاریه ای بین المللی و استفاده از تکنیک پیشرفته جوامع صنعتی برای ساختمان سوسیالیسم اصولاً برای بوروکراسی مطرح هم نمی گردد. افزون بر این فرض میشود که تخصیص ماکزیم هزینه در تولید، سریع ترین آهنگ رشد اقتصادی را بوجود می آورد و اینکه سریعترین آهنگ رشد اقتصادی تنها با تکیه مطلق بر روی صنایع سنگین حاصل می شود. در عمل بقیه رشد صنایع مصرفی و بخش کشاورزی، یعنی بقیه مصرف کارگران و دهقانان، اعظم نیروی انسانی و منابع مادی باید در تولید صنایع سنگین شرکت کنند. البته هرگاه طبقه کارگر و دهقانان فقیر در شوراهای نمایندگان بطور دمکراتیک و آگاهانه تصمیم به تکیه بر روی صنایع سنگین به قیمت مصرف خود برای مدت معینی بگیرند و این راه را خود انتخاب کنند، آنوقت ایرادی در چنین برنامه ای نیست. زیرا که در این صورت توده ها خود از اهداف و جزئیات برنامه اطلاع کامل دارند و آگاهانه حاضر به قبول فداکاری موقتی برای ساختن سریعتر صنایع سنگین گشته اند. بالاتر از همه آنها خود بر اجرای این برنامه نظارت و کنترل مستقیم دارند و قادرند هر زمان که بخواهند بطور دمکراتیک در تصمیم خود تجدید نظر کنند و راه جدیدی برگزینند. سؤاله در اینجاست که در چین این تصمیم بنحویکه بوروکراتیک از طرف حزب کمونیست بر طبقه کارگر و دهقانان فقیر اعمال گردید. توده های زحمتکش بدون آنکه از عواقب این برنامه برای مصرف روزانه خود ویا از خطرات اجتماعی آن برای اقتصاد کشور آگاهی داشته باشند و بدون آنکه در اجرای آن نظارت کنند مجبور به پیروی کورکورانه از تصمیماتی شدند که خود کوچکترین شرکتی در اتخاذشان نداشتند. خطرانی که ایمن مدل در برداشت چه بود؟ * در کشوری مانند چین که هم از لحاظ اقتصادی و هم از نظر فرهنگی عقب افتاده است، نیازهای تکنیکی چنین مدلی استفاده از کارشناسان "بورژوازی" محلی و خارجی را تحت یک برنامه مرکزی لازم میسازد. این کارشناسان بدلیل خیرگی شان در امور تکنیکی و تشکیلاتی و در شرایط واپس ماندگی شدید خود کارگران در امر فنی صاحب مقامهای اداری و سیاسی در سطح محلی می شوند. از طرف دیگر برای استفاده از این کارشناسان در طرحهای صنعتی، عیبها در مقایسه با دستمزد کارگران امتیازات مادی محسوس بی آنها اعطا شود که می تواند در دوران "تولید صنایع سنگین به قیمت مصرف کارگران و دهقانان" حتی برجسته تر باشد. باید گفت که دادن برخی پستهای اداری و اقتصادی و اعطای مقداری انگیزه های مادی به این کارشناسان برای ساختمان سوسیالیسم بطور کلی تا حدود زیادی اجتناب ناپذیر و ضروری است و اگر شوراهای دمکراتیک کارگری بر کل این جریان نظارت مستقیم داشته باشند، ایرادی در میان نخواهد بود. ولی در شرایط فقدان یک نظارت دمکراتیک توده ای بر این جریان، منطقی عینی وجود چنین امتیازات و اختیاراتی در دست عناصر منجر می تواند منجر به گرایشهای ناپسند شود.

برای اینکه سؤال بهتر شکافته گردد باید خصوصیات ویژه جامعه در حال گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم را بررسی کنیم. همانطور که مارکس در نوشتجات خود تشریح نموده است، حتی پس از سرنگونی دولت بورژوازی و داغان شدن طبقه بورژوازی، بقایای روابط تولیدی کاپیتالیستی همچنان در جامعه وجود خواهند داشت: روابط بازار، سهمیم پولی، تولید ارزش مبادله و نابرابریهای اجتماعی، که همگی از لحاظ تاریخی خصوصیات برجسته نظام سرمایه داری در مرحله مشخص از تکامل نیروهای تولیدی است، یکسویه و بصرف سرنگونی نظام

* در شهری اتخاذ این مدل از سال ۱۹۲۹ به بعد همراه با اشتراکی کردن اجباری اراضی دهقانها و کار فشرده اجباری کارگران انجام گرفت. ساختن صنایع سنگین بقیه مرگ میلیونها کارگر و دهقان، گرسنگی، بحران فاجیع کشاورزی، لگد مال شدن کارگران و دهقانان و خفه شدن کامل دمکراسی شوراهای تمام شد.

سرمایه داری در یک کشور از میان نخواهد رفت. البته در جامعه در حال گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم بقایای روابط سرمایه داری معکوس سطح پایین نیروهای مولده است. و نه وجود روابط تولیدی سرمایه داری یا نظام کاپیتالیستی. از طرف دیگر قوانین مبارزات طبقاتی در عصر امپریالیسم باعث شد که انقلاب سوسیالیستی ابتدا در کشورهای عقب مانده آغاز شود. بخاطر یک سلسله دلایل تاریخی انقلاب در مراکز مهم صنعتی در اروپا یا شکست مواجه گشت و متعاقباً انقلاب در این کشورهای عقب افتاده منزوی ماند. در واقع منزوی ماندن انقلاب در شرایط عقب ماندگی اقتصادی و فرهنگی خود عامل دیگری در عیبی بودن و تشدید بقایای روابط سرمایه داری بشمار می آید. اگر بر عوامل فوق اثرات ناشی از بوروکراتیزه شدن انقلاب را اضافه کنیم، آنگاه خطرات معلول از رشد ویژه اقتصادی و سیاسی بوروکراتها و کارشناسان صنعتی روشن می گردد. از آنجا که نظارت شوراهای دمکراتیک کارگری بر امور اقتصادی و سیاسی وجود ندارد، اینگونه عناصر می توانند از بقایای روابط بازار بفتح امتیازات اجتماعی خود استفاده کنند. آنها منافع خود را در دستانترازیه شدن برنامه اقتصادی، استفاده از معیارهای پولی، پرداخت دستمزد ها از طریق تقسیم سود در سطح محلی، بسط روابط کالایی و استقلال نسبی واحدهای مختلف اقتصادی جستجو می کنند. این منافع اجتماعی به عناصر مزبور صورت یک قشر اجتماعی می دهد: تکنوکراسی. شکل گیری این عناصر در قالب یک قشر فرآورده مستقیم بوروکراسی مائوئیستی و برنامه های بوروکراتیک است. بوروکراسی مائوئیستی خود در فراشد انقلاب چین شکل گرفت و با از هم پاشی حکومت کمونیست، قدرت دولتی را در سراسر چین بدست آورد. منافع مشترک بوروکراسی محافظه کار مائوئیستی عارتست از حفظ و تحکیم قدرت سیاسی انحصاری خود در اداره و کنترل امور دولتی و از این طریق کسب برخی امتیازات اجتماعی و حیثیت و مقام سیاسی برای خویش. بوروکراسی برای حفظ این منافع نمیتوانست دمکراسی تولید کنندگان (کارگران و دهقانان) را در امور سیاسی و اقتصادی کشور اجازه دهد. برنامه پنجساله بوروکراسی بدون شرکت تولید کنندگان در تصمیم گیری و اتخاذ آن و بدون نظارت سازمانهای دمکراتیک توده ای بر آن به اجرا گذاشته شد، و از این رو سبب پیدایش و شکل گیری تکنوکراسی گشت. به عارت دیگر، تکنوکراسی در چین زائیده مستقیم بوروکراسی مائوئیستی بود.

بوروکراسی مائوئیستی خود در فراشد انقلاب چین شکل گرفت؛ با تکیه بر نیروی مبارزاتی دهقانان ابتدا از طریق انجام اصلاحات ارضی شرایط موجود در روستاها را محفوظ نگاه داشت، و سپس تحت فشار قوانین عینی مبارزات طبقاتی مجبور به اتخاذ سیاست انقلابی سرنگونی کمونیست گشت. با از هم پاشی حکومت کمونیست، حزب کمونیست قدرت دولتی را در سراسر چین بدست آورد و قدم به قدم، اگر چه کورکورانه و تحت فشارهای عینی مبارزات طبقاتی، انجام تکالیف دمکراتیک انقلاب (اصلاحات ارضی، وحدت ملی و ملی کردن صنایع بزرگ) را بطور بوروکراتیک و ناقص آغازید. در سرتاسر این دوران، برخاست موج انقلابی مبارزات دهقانی مانع از انجماد بوروکراسی مائوئیستی و بوروکراسی دولتی گردید و تعادلی نسبی ما بین بوروکراسی و توده ها برقرار ماند. ولی در دوران ساختمان سوسیالیسم، که با برنامه اول پنجساله ۵۷-۵۳ شروع شد، رهبری مائوئیستی اگر چه هنوز تحت فشارهای عینی قوانین مبارزات طبقاتی بود (محاصره اقتصادی و سیاسی از جانب قدرتهای امپریالیستی، افتراق طبقاتی موجود در روستاها و شهرها و عقب ماندگی اقتصادی و سیاسی کشور)، لکن دیگر قادر به اتخاذ قدم بعدی برای پیشبرد فراشد انقلاب مداوم در چین نبود. و چشم اندازی برای ادامه انقلاب اجتماعی نداشت، زیرا که پیروزی مرحله نسبی انقلاب یعنی ساختمان سوسیالیسم فقط با دمکراتیزه کردن ساختار اجتماعی از طریق خود سازماندهی طبقه کارگر و فقط با چشم انداز بسط انقلاب جهانی از راه کمک به تشکیل بین الملل کمونیستی امکان داشت. چنین برنامه ای با ماهیت بوروکراسی مائوئیستی که منافع اجتماعی اش بر حفظ و تحکیم قدرت سیاسی انحصاری خود برای اداره و کنترل امور دولتی تکیه می کرد در تضاد بود. نقش بوروکراتیک این رهبری در جانشین ساختن خود برای طبقه کارگر اجازه وجود شوراهای دمکراتیک کارگری را نمی داد و لزوم گسترش انقلاب جهانی هم اصولاً در چارچوب سیاستهای بوروکراسی بغایت ناسیونالیست مائوئیستی نمی گنجید.

حزب کمونیست در مراحل پیشا انقلاب برای حفظ موجودیت خود و نیز حفظ رابطه انعطاف پذیر خود با جنبش توده ای ناچار به بریدن از سیاستهای مهلك بورکراسی شوروی گردید * سیاستهایی که شکست پی در پی جنبش توده ای را بار آورده بود * ولی از آنجا که رهبری مائوئیستی هرگز به مواضع مارکسیزم انقلابی نرسید، بریدن از سیاستهای بین الملل استالینیستی توأم بود با تشدید گرایشهای ناسیونالیستی در این رهبری * هر قدر خیانتهای استالین به انقلاب چین بیشتر میشد، به همان اندازه هم گرایشهای ملی رهبری مائوئیستی شدت میگرفت، تا جاییکه فراسد انقلاب چین بصورت پدیده ای مستقل از انقلاب جهانی در نظر گرفته شد * تئوری "سوسیالیزم در یک کشور" با منطبق مواضع رهبری مائوئیستی و با ماهیت محافظه کارانه بورکراسی در انطباق افتاد * رهبری مائوئیستی نه تنها نمیتوانست مرحله جدید انقلاب را به پیروزی رساند بلکه سیاستهای اقتصادیش سد تازه ای را در راه پیشبرد انقلاب بوجود آورد * برنامه پنجساله بورکراسی که الگوی مدل استالینیستی بنای سوسیالیزم بود، بدون شرکت دمکراتیک تولیدکنندگان در تصمیم گیری و اتخاذ برنامه ها و بدون نظارت سازمانهای دمکراتیک توده ای بر آن به اجرا گذاشته شد * برآیند عینی این سیاستها شکل گیری تکنوکراسی بود و از این رو "مسئولیت" مستقیم پیدایش تکنوکراسی گریبانگیر بورکراسی مائوئیستی است * برخلاف بورکراسی مائوئیستی که در فراسد برخاست جنبش توده ای بصورت یک قشر سیاسی در رهبری جنبش شکل گرفت، تکنوکراسی در مرحله ساختمان سوسیالیزم و هنگام افول جنبش توده ای بمثابة قشری ممتاز در اقتصاد کشور تبلور یافت * از آنجا که تکنوکراسی زائیده مرحله تازه ای از انقلاب بود، هنوز از خود در سطح سیاسی قدرتی نداشت و بورکراسی مائوئیستی را یکبارچه و متحد در برابر خود میدید * با این وجود پیدایش تکنوکراسی در شرایط انزوای جمهوری توده ای چین آغاز فصل نوینی در تاریخ انقلاب است * در قسمتهای پیشین گفتیم که بورکراسی مائوئیستی مسای خود را در جهت ایجاد تعادل انعطاف پذیری میان اقشار بورکرات دولتی و حزبی از یکطرف و طبقه کارگر و توده های زحمتکش از طرف دیگر بکار میبرد * در دوران اولیه انقلاب یخاطر موج برخاستی جنبش توده ای انجماد بورکراسی بصورت قشر کاملاً مجزا و متمایز امکان نپذیرفت * لکن هم اکنون ظهور تکنوکراسی به عنوان قشر نوینی از بورکراسی تعادل فوق را بفتح بورکراسی بتدریج بر هم میزد و گرایش بسمت انجماد قشری مستقل از توده ها را تقویت میکرد *

ترانزنامه اولین برنامه پنجساله اگر چه بخاطر برتری اقتصاد یا برنامه بر اقتصاد سرمایه داری در مجموع مثبت بود ولی ناهنجاریهای زیادی را نیز بار آورد که مهمترین آنها عبارتند از ناموزونی تولید در سطوح مختلف صنعتی و در نواحی مختلف جغرافیایی (بدلیل تکیه بر اقتصاد ملی و صنایع سنگین)، جدایی روز افزون شهر و ده (حاصل مکانیزم استالینیستی اخت اجباری محصولات کشاورزی از دهقانان که بار صنعتی شدن را بدوش دهقانان فقیر قرار میدهد) و بالاتر از همه شکل گیری قشر تکنوکراسی * در حقیقت علی رغم ساختار تخصیص هزینه، رشد صنایع محلی بیشتر از صنایع مرکزی بود * برای اداره پروسه تولیدی تحت سیستم بورکراتیک، تکنوکراسی بطور عینی لازم شده بود، ولی این تکنوکراسی هنوز از خود قدرت مستقل سیاسی در دولت نداشت و بورکراسی مرکزی مائوئیستی را که کماکان در رأس تولید بود در مقابل خود میدید * ضرورت عینی تکنوکراسی برای تولید در شرایط قدرت بورکراتیک در حقیقت نمایشگر ضعف بورکراسی مائوئیستی بود * برای مخفی نمودن این ضعف، بورکراسی راه حل بورکراتیکی برگزید * تضاد میان ضرورت تکنوکراسی در اقتصاد و قدرت انحصاری بورکراسی مرکزی با شناختن برخی از جوانب وجود تکنوکراسی موقتاً حل شد: در سالهای ۱۹۵۷-۱۹۵۶ مدیریت فردی واحد های تولیدی به مدیریت جمعی و با شرکت تکنوکراسی در مدیریت تبدیل گردید، یا تغییر برخی از شاخص های برنامه های اقتصادی به واحد های تولیدی استقلال نسبی داده شد و بالاخره سیستم دستمزدها در جهت امتیازات بیشتری برای تکنوکراسی تعدیل یافت *

تقیح کیش شخصیت استالین و برخی از شیوه ها و اعمال وی در کنگره ۲۰ حزب کمونیست شوروی (۱۹۵۶) در جمع با استقبال حزب کمونیست چین و مائو رهبرش * همزمان با جریان

انتقاد از استالین در شوروی، مائو دست به گسترش کمپین "بگذار صد گل بشکند و صد مکتب فکری به بحث بنشینند" زد * در این کمپین توده ها تشویق شدند تا کلیه مشکلات خود را بازگو کنند و انتقادات خود را از رهبری حزب ارائه دهند * مائو در این زمان خود می نویسد: "وقتی ما آزادی با رهبری و از دمکراسی تحت هدایت مرکزی حمایت می کنیم، مقصودمان بیهیچوجه این نیست که برای حل مسائل ایدئولوژیک یا مسائلی که مربوط به تفاوت بین درست و اشتباه در میان مردم است مبادی از طریق زور و اجبار عمل کرد * هرگونه تلاشی که برای بکار بردن دستورات تشکیلاتی با استفاده از زور برای حل مسائل ایدئولوژیک یا مسائلی که بر سر غلط بودن یا درستی چیزی است، صورت گیرد نه تنها مؤثر نیست بلکه زیان آورست" (چهار رساله فلسفی، در مورد راه حل صحیح تضادها در میان مردم ص ۸۶) *

واضح است که مائو تصایح بالا را در برخورد به شیوه های استالینیستی حل مسائل سیاسی اعلام می کند * در عین حال دقیقاً بخاطر فرم بورکراتیک اینگونه کمپینها که در طول آنها طبقه کارگر و دهقانان فقیر هیچگاه اجازه تصمیم گیری و اعمال قدرت را بر اساس سازمانهای دمکراتیک توده ای ندارند، "لیبرالیزه کردن" حاصله آلت دست اقشار تکنوکرات و بورکراتی گردید که بنقد از لحاظ اقتصادی و قدرت اداری صاحب امتیازاتی نیز گفته بودند * حتی در رهبری حزب هم عاصری پیدا شدند که کما بیش از منافع تکنوکراسی دفاع کرده، خواستار تکیه بیشتری بروی تکنوکراسی و عینی شناختن وجود آن شدند * این حرکات "راست" در خارج و داخل حزب زنگ خطری برای مائو بود * در واقع تجربه فعالیتهای گذشته در روستاها (خطر رخنه بورژوازی به داخل حزب) برای وی زنده شد * از دیدگاه بورکراسی مائوئیستی رشد روز افزون این قشر میانی بین رهبری حزب و توده ها و ظهور "طرفداران" این قشر در حزب تعادل میان بورکراسی و توده ها و در نتیجه قدرت رهبری حزب را به خطر می انداخت * باید این قشر تحت کنترل درآید و حتی الامکان نفوذش در داخل حزب از میان برود * عوامل چند دیگری نیز در اتخاذ قدم بعدی مائو تأثیر داشتند * همانطور که قبلاً اشاره شد انتخاب مدل استالینیستی ساختمان سوسیالیزم (در برنامه اول پنجساله) تحت فشارها و ضرورتهای عینی ولی در عین حال کورکورانه انجام شد * مائو در ماه مارس ۱۹۵۸ در این باره می گوید: "در دوران بعد از رهائی تمام کشور (از ۱۹۵۰ تا ۵۷)، دگماتیسم چهره خود را هم در کار اقتصادی و هم در کار فرهنگی و آموزشی نمایان ساخت * * *

در کار اقتصادی دگماتیسم عمدتاً خود را در مورد صنایع سنگین، برنامه ریزی، بانکداری و آمار، بهیژه در صنایع سنگین و برنامه ریزی متبلور کرد * از آنجا که سر از کار این چیزها در نمی آوردیم و صاحب هیچگونه تجربه ای نبودیم، تنها کاری که می توانستیم با نادانی خود بکنیم وارد کردن متدهای خارجی بود * کار آمار ما عملاً کپی کار شوروی بود * * * (در باره مسأله استالین، ص ۹۸ از کتاب: Mao Unrehearsed) و در دنباله آن، "ما قادر به اداره برنامه، ساختن و سوار کردن واحدهای بزرگ صنعتی نبودیم * هیچ تجربه ای نداشتیم در چین کارشناسی وجود نداشت، خود وزیرمان هم خارجی بود، پس می بایستی از کشورهای خارجی کپی کنیم، و وقتی کپی کردیم قادر به تمییز خوب از بد نبودیم * * * ما درکی از اوضاع کلی اقتصادی نداشتیم و درکیمان از تفاوتهای اقتصادی چین و شوروی حتی کمتر بود * بنا بر این تنها کاری که می توانستیم بکنیم دنباله روی کورکورانه بود * هم اکنون اوضاع تغییر کرده است * بطور کلی حالا میتوانیم دست به نقشه کشی و ساختمان واحدهای بزرگ بزنیم *"

مقصود مائو از جوانب بد این پروژه، رشد اقشار بورکرات و تکنوکرات در سطح ملی، ناپسامانتهای منتج از آن در تولید اقتصادی و از همه مهمتر وضع کماکان وخیم کشاورزی بود * تولید کشاورزی نه تنها می باید کفاف نیازهای جمعیت موجود را می داد بلکه همچنین میزان رشدش می باید با درصد بالای افزایش جمعیت انطباق میکرد * اگر چه کلتیوژه کردن کشاورزی آغاز شده بود ولی از همان ابتدا با مقاومت تکنوکراسی و اقشار خرده بورژوازی دهقانی که سعی در حفظ مالکیت اراضی خود داشتند مواجه گشت * میزان پایین مکنهای دولت

تهاجم ارتش شوروی به خاک مجارستان و داغان کردن جنبش ضد بورکرا-
 تک در این کشور را تأیید کرده بود ولی خطراتی که وابستگی اقتصادی،
 تکنیکی و کشاورزی به شوروی می توانست در شرایط بحران اقتصادی و
 اجتماعی چین ویا در شرایط بحران روابط بین دو کشور از لحاظ سیاسی
 برای چین به بار آورد بورکراسی را هراسان کرد. راه حل مائو در مقابل
 این مشکلات و فشارهای عینی و برای قطع نفوذ و قدرت تکنوکراسی بمثابه
 خطری برای بورکراسی، سیاست اتکا به نیروهای انسانی موجود در چین
 برای رسیدن هر چه سریعتر به جامعه کمونیستی بود. بر اساس
 برنامه جدید، بقایای روابط کاپیتالیستی، تولید خرده کالایی، استا-
 ندارد های پولی برای محاسبات اقتصادی و بقایای قانون ارزش می باید
 با یک ضریب نابود شوند و روابط اشتراکی کمونی جای آنرا بگیرند. بدین-
 منظور در سال ۱۹۵۸، "جهش بزرگ بجلو" و "کمونها" در
 دستور روز قرار گرفت. بیش از ۹۹ درصد جمعیت روستایی در کمون-
 های اشتراکی برای بسط مالکیت اشتراکی و از میان بردن تقریباً کامل
 اراضی خصوصی بسیج شدند. با تکیه بر نیروی کار انسانی و در
 شرایط فقدان تکنیکهای مدرن صنعتی و ماشین آلات کشاورزی، پروژه ها
 های عظیمی از قبیل ساختن کوره های غول آسای فلزی و پروژه های آب-
 یاری در سطح وسیعی بکار افتادند. این "جهش بزرگ بجلو" نتایج
 بسیار مثبتی در مراحل اولیه بهمراه داشت ولی با گذشت زمان با
 شکست فاحشی روبرو شد. میزان نسبی تولید صنعتی چین در سالهای
 آخر دهه ۵۰ و اوایل دهه ۶۰ بدین قرارند:

۱۹۵۶ = ۱۰۰	۱۹۶۰ = ۱۸۸/۵
۱۹۵۷ = ۱۰۹/۴	۱۹۶۱ = ۱۲۴/۵
۱۹۵۸ = ۱۴۳/۸	۱۹۶۲ = ۱۰۹/۶
۱۹۵۹ = ۱۸۱/۶	

در ضمن تولید کشاورزی در سال ۱۹۵۸ به اوج خود رسید ولی بین
 ۱۹۵۸ و ۱۹۶۰ سریعاً تنزل کرد.*

آنچه در شکست پروژه های فوق سهم بسزایی داشت بی شک قطع
 کمکهای مادی و تکنیکی شوروی و بازگشت کارشناسان شوروی از چین بود
 که ضربه شدیدی به اقتصاد چین (بخصوص در سطح صنعتی) وارد
 کرد. ولی این خیانت بورکراسی شوروی که در پشت سیاستهای همزیستی
 مسالمت آمیز با امپریالیزم دنبال می شد، تنها سبب تسریع ظهور
 بحران بود و از این نقطه نظر عامل اصلی شکست رویاهای مائو بحساب
 نمی آید. شکست "جهش بزرگ بجلو" بیش از هر چیز به انگریزین
 واقعیت است که روابط تولیدی در تحلیل نهایی بازتاب نیروهای تولیدی
 موجود است. شاید برای مدت کوتاهی امکان داشت که با استفاده
 فشرده از نیروی کار انسانی و برانگیختن آگاهی و اراده انقلابی در
 توده ها و در شرایط پایین بودن هرط سطح ترقی صنعتی، از طریق
 کمونیزه کردن کل سیستم کشاورزی، منع تولید کالایی و استعمال شاخص
 های کمونیستی به پیروزیهای درخشانی در ساختن واحدهای بزرگ
 صنعتی و کشاورزی و بالا بردن سریع تولید نایل آمد. ولی افزایش
 ساعات کار روزانه، تسریع پروژه کار، میزان نازل دستمزدها، آهنگ
 آهسته رشد آنها و فقدان متدهای پیشرفته تکنیکی در دراز مدت تنها
 موجب فرسایش همان اراده انقلابی توده ها و تضعیف عامل انسانی
 یعنی تکیه گاه اصلی این نوع "جهش های بزرگ" میگردد. تنزل
 تولید، پیدایش ناهنجاریهای گوناگون در اقتصاد، کاهش بارآوری
 کار و در نتیجه تحقق نیافتن اهداف برنامه و انفجار بحران کشاورزی
 در شرایط قحطی و فاجعه های طبیعی عواقب بود که در چین طغیان
 کرد. حزب کمونیست بسرعت مجبور به عقب نشینی شد. کمونها دهواره
 به اراضی تعاونی و خصوصی تبدیل یافتند و آزادی بیشتر و انگیزه
 بهتری برای تولید و بازگانی فراهم آمد. مانند سالهای اواسط دهه
 ۵۰، روشنفکران و کارشناسان بار دیگر به کمک فراخوانده شدند.
 فقدان دیکراسی تولید کنندگان، جان تازه ای به تکنوکراسی که اینبار
 حتی در رهبری حزب هم طرفدارانی داشت داد. اصولاً از آنجا که
 افزایش قدرت تکنوکراسی تا حدود زیادی تنها با تضعیف برنامه

* نقل آمار بالا از کتاب L. Maitan: Party, Army and Masses in China P.46 آمده است.

اقتصادی مرکزی امکان پذیر است، تکنوکراسی نماینده سیاسی خود را
 در حزب احتیاج دارد. مقاومت در برابر برنامه "جهش بزرگ بجلو"
 در کنفرانس لوشان (اوت ۵۹) در حزب آغاز شد. پنگ تسه هوی
 Peng Teh Hua ضمن حمله به "روهای خرده بورژوازی" لزوم
 تصمیم گیری بر اساس طمی استفاده از بارآوری اقتصادی را اعلام کرد.
 به عبارت دیگر، منظور او، تکنوکراسی را باید بطور عینی شناخت و مورد
 قبول قرار داد. لیوشاچوی، که در انقلاب فرهنگی به عنوان رهبر
 "بورژوازی" در حزب تصفیه شد، از مدتها قبل مدافع تکنوکراسی بود
 و در جناح راست حزب قرار داشت. پس از تجربه تلخ کمونها، مائو
 در سال ۱۹۵۹ از صدر جمهوری خلق چین کناره گرفت و لیوشاچوی
 بمثابه پرچمدار تکنوکراسی به جای او نشست. در صحنه سیاسی هم
 راه برای تکنوکراسی هموار شد. در رهبری حزب جناحی پرورش یافت
 که کمابیش نماینده سیاسی تکنوکراسی در حزب بود: جناحی که به
 "میانه روها" شهرت گرفت. تا سال ۱۹۶۶، یعنی تا آغاز انقلاب
 فرهنگی که این جناح جدید در رهبری حزب باقی ماند، برنامه های
 اقتصادی به تکنوکراسی تکیه داشتند: توأم با دسانتالیزه کردن
 تولید، از ۱۹۶۲ بعد سود بهترین اساس برنامه ریزی قرار گرفت.
 برای مثال تراکتورهای کشاورزی از کمونها پس گرفته شده و در ایستگاه-
 های تراکتور جمع شدند. سپس اینها بر مبنای بارآوری کار در مزارع
 اشتراکی، یا به عبارت دیگر بر اساس مطالبه و سود آنها، به اجاره
 واگذار می گشتند. بدین ترتیب اختلافات موجود میان بارآوری کار در
 مزارع مختلف حادث میگردد. هدف برنامه های "میانه روها" تمرکز
 تخصیص هزینه ها در مناطق بارآور و از این طریق بالا بردن بارآوری
 کار در سطح ملی بود. در عمل پیاده کردن این برنامه، منجر به
 ایجاد واحدهای بسیار اختصاصی تولیدی گشت، که بخاطر تقسیم
 پیچیده کار و استفاده از تکنیکهای پیشرفته صنعتی در آنها تکنوکراسی
 در رأس تولید اقتصادی قرار میگرفت. از طرف دیگر "میانه روها" با
 مرکزی کردن این واحدها، در واقع نقش و منافع تکنوکراسی را نیز
 تحت کنترل مرکزی قرار میدادند و تلاش بر این میکردند که گرایش بسمت
 خصوصی شدن تولید در واحدهای مستقل را مهار کنند. از اینجا
 ماهیت سیاسی "میانه روها" آشکار می گردد. آنها در حقیقت جناحی
 از بورکراسی حزب کمونیست را تشکیل میدهند که خواستار حمایت از
 منافع تکنوکراسی در چارچوب حفظ قدرت بورکراسی مرکزی حزبی (یعنی
 با کانا لیزه کردن گرایشهای استقلال طلبانه تکنوکراسی و گرایش بسمت
 خصوصی شدن تولید) است، همانطور که شکل گیری تکنوکراسی محصول
 مستقیم ماهیت بورکراتیک برنامه های اقتصادی بورکراسی است. به همان
 ترتیب هم جناح "میانه روها" فرارود نظام بورکراتیک دولتی بطور
 کلی است.

در شوروی زمان استالین، بورکراسی دولتی و تکنوکراسی همزمان با
 فروکش انقلاب و پرخاست ترمیدور استالینیستی بشکل اقشار ممتاز اجتماع-
 عی متحد شدند. لکن قدرت دولتی همواره در دست بورکراسی سیا-
 سی حزب کمونیست، که خود فرآورده اضحلال جنبش توده ای بود،
 متمرکز ماند. استالین در رهبری حزب میان جناحهای مختلف بورکراسی
 مانور میداد و با اختناق پلیسی تعادلی پا بر جا ولی در عین حال
 مصنوعی میان آنان برقرار کرده بود. اگر چه تکنوکراسی در اقتصاد از
 لحاظ عینی وزنه بسیار مهمی داشت ولیکن آرمانهای سیاسی اش توسط
 رهبری حزب بشدت سرکوب میشد. پس از مرگ استالین، که نقش بنا-
 پارت مقتدری را ایفا می نمود، این وزنه عینی تکنوکراسی بسرعت خود
 را در صحنه سیاسی بازتاب کرد. قدرت تصمیم گیری در امور اقتصادی
 و سیاسی میان جناحهای هوادار تکنوکراسی و بورکراسی دولتی به نسبت
 "عادله تری" تقسیم گردید.

در چین از آنجا که بورکراسی سیاسی مائوئیستی به گوهر بسیار
 ضعیف بود، وزنه عینی تکنوکراسی بسرعت حزب کمونیست را به دو جناح
 منشعب ساخت، یکی همان بورکراسی سیاسی مائوئیستی که از قدیم
 وجود داشت و دیگری جناح میانه روها که پراگند روابط اجتماعی نوین
 مرحله ساختمان سوسیالیزم میباشد. برخلاف جناح مائوئیستی که
 خواستار حفظ سنتن حزب بمثابه یک جنبش توده ای است، میانه روها
 در جستجوی جامعه باثباتی هستند که در آن تکنوکراسی نقش عده ای
 ایفا کرده و اثری از بسیج توده ای جهت پراتیک اجتماعی در آن نباشد.

از این رو مساعی آنان در جهت کنترل و حتی سرکوب جنبش توده ای و نیز جهت از میان بردن رابطه نزدیک توده ها و تشکیلات حزبی است. آنها در واقع جناح محافظه کار بر بورکراسی حزبی را تشکیل می دهند که در شرایط افول نسبی جنبش توده ای و متعاقب شکل گیری تکنوکراسی بوجود آمده است. از این نقطه نظر میتوان گفت میانه روها استالیانیست تر از جناح مائوئیستی میباشند چرا که نماینده آگاه ترین و منجمدترین بخشهای بورکراسی جمهوری توده ای چین بشمار میروند. تا قبل از انقلاب فرهنگی برنامه کامل آنها هنوز بطور علنی روشن نبود. ولی بعد از حوادث انقلاب فرهنگی، چوئن لای جوهر برنامه میانه روها را در سه کلمه جمع بندی نمود: "نیات، اتحاد، ترقی". منظور از "نیات" و "اتحاد" چیزی نیست جز تقویت رهبری حزب و خاتمه بخشیدن به مبارزات، جنبشها و کمپینهای سیاسی. لکن چطور میتوان در چین بدون حفظ رابطه نزدیکی با جنبش توده ای و یا بدون کسب حمایت توده ها حزب کمونیست را متحد و مقتدر ساخت؟ بدیهی است که در چارچوب یک نظام بورکراتیک چنین اتحاد و اقتداری تنها با تشدید امتیازات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بورکراسی امکان دارد. در واقع اگر بنا باشد حزب بر جنبش توده ای تکیه نکرده، پیوند ملموسی با آن برقرار نکند، آنگاه تنها راه موجود برای اجرای تکالیف اجتماعی، اتخاذ دستوراتی است که از بالا میسرند. ولی چنین سیستمی مستلزم مکانیزم پیچیده و عظیمی از ساختارهای بورکراتیکی است که میباید بمثابة روپوش اجتماعی منجمد و باثباتی بوجود آیند. در عمل جامعه ایده آل میانه روها ساختاری شبیه سیستم دولتی و اقتصادی شوروی دارد که در آن تکنوکراسی از امتیازات مادی و سیاسی فراوانی برخوردار است و بورکراسی دولتی نیز بشکل قشر کاملاً ممتازی در جامعه درآمده است.

۵- اندیشه مائوتسه دون

تعالیم "میانه روها" جهت تکیه اقتصادی بر تکنوکراسی نمایانگر بینششان از مسائل موجود در ساختمان سوسیالیزم و بیانگر راه حلی است که آنان در قبال این مسائل مطرح می کنند. در این مورد برنامه های کشاورزی "میانه روها" بهترین گویای مدلشان برای ساختمان سوسیالیزم است. بر خلاف جناح مائو، که راه حل مسأله ارضی را تکیه به نیروی کار انسانی و آگاهی و اراده انقلابی توده ها می داند و خواهان تبدیل کل روابط تولیدی به روابط اشتراکی کمونی قیل از هر گونه مکانیزه شدن کشاورزی است، جناح "میانه روها" مکانیزاسیون را پیش شرط اصلی هرگونه تخییری در روابط تولیدی ارزیابی می کند. بزرگم آنان بالا بردن سطح تکنیک و مکانیزاسیون که تنها با برانگیختن انگیزه مادی اقشار تکنوکرات میسر است، نیروهای مولده را بتدریج رشد خواهد داد و در شرایط ویژه ای امکان ارتقاء روابط تولیدی فراهم خواهد شد. همانطور که نباید در تخیلی بودن و ذهنی گرایی برنامه های جناح مائوشک کرد، نباید هم در راست روی مواضع جناح "میانه روها" تردید داشت. سیاستهای "میانه روها"، با ترغیب افراطی انگیزه مادی تکنوکراسی، افتراق طبقاتی موجود در شهرها و روستاهای چین را تشدید می کند بطوریکه منافع اقشار تکنوکرات هر چه بیشتر بقیمت پایین ماندن سطح زندگی توده های کارگر و زحمتکشان دهقان مسود مرحمت واقع می گردد. از سوی دیگر بورکراتیک بودن قدرت دولتی و نفوذ رشد یابنده اقتصادی و سیاسی تکنوکراسی مسبب تقویت بقای روابط بازار و تولید خرده کالایی می شود تا جائیکه تولید اجتماعی بیشتر و بیشتر بر مبنای ارزش مبادله قرار گرفته و خطر آن بوجود می آید که در زمان بحران اقتصادی و سیاسی بورکراسی، شکافهایی در برنامه مرکزی که منعکس اشتراکی بودن تولید اجتماعی است ایجاد شود و گرایش در جهت خصوصی شدن تولید تسهیل گردد.

برنامه های هر دو جناح حزب در تضاد با راه صحیح ساختمان سوسیالیزم قرار دارد. هر دو جناح حامی تئوری "سوسیالیزم در یک کشور" اند. منافع هر دو جناح در حفظ قدرت بورکراتیک حزب کمونیست در مقابل قدرت دمکراتیک سازمانهای توده ای است. از آنجا که هر دو جناح حزب در دو مورد فوق متحد القولند، اختلافشان بر سر این یا آن راه ساختمان سوسیالیزم صرفاً تبلور کشمکش های درون بورکراسی و در تحلیل نهائی بازتاب تضاد منافع متفاوت دو جناح از بورکراسی است. بورکراسی مائوئیستی منافع خود را در ادامه سنن و شیوه های پیش از انقلاب در روستاها، تکیه بر نیروی کار انسانی و آگاهی اجتماعی دیده و اقشار "مدرنیزه" تکنوکرات را خطری برای

حفظ قدرت بورکراسی میداند. برعکس "میانه روها" منافع خود را در "مدرنیزه" کردن اقتصاد با استفاده از اقشار تکنوکرات می بیند.

با وجود این، برنامه های دو جناح يك فرق کلی با یکدیگر دارند. سیاستهای میانه روها از آنجا که بازتاب منافع محافظه کارترین و از خود آگاه ترین اقشار بورکرات و تکنوکرات در مراحل مختلف انکشاف اقتصادی است، فاقد شالوده های ایدئولوژیک است. شیوه برخورد پراگماتیک - وار میانه روها به مسائل اجتماعی هم دقیقاً نشانه فقدان ایدئولوژی انتگرال آنهاست. برعکس، جناح مائو باید بیش از هر چیز بمنزله رهبری سیاسی انقلاب سوم چین تلقی شود که بمنظور حفظ مقام رهبری خود و همچنین حفظ تعادل میان طبقات و اقشار اجتماعی نیاز به کار برد خط مشی کمابیش پیگیر دارد. در واقع سیاستهای مائو از پایه های ایدئولوژیک است که رهبری مائوئیستی در طی فراشد انقلاب چین قدم به قدم و از روی تجربه آنها فرموله و تثبیت کرد و سرانجام در سالهای اول دهه ۶۰ از آن ایدئولوژی انتگرال ای ساخت. سیاستهای بورکراسی مائوئیستی هر چند بظاهر متضاد بنظر می آیند، لکن در واقعیت کار برد مستقیم این ایدئولوژی می باشند. از این رو مطالعه چگونگی تبلور اندیشه مائو در مراحل گوناگون انقلاب برای فهم دقیق ماهیت برنامه های این بورکراسی ضروری است. ما قبلاً برخی از جوانب اندیشه مائو را بررسی نموده ایم، اینجا در ابتدا متدولوژی مائو و سپس بینش وی از ساختمان سوسیالیزم، حزب طبقه کارگر و تکنوکراسی را تشریح میکنیم.

الف- متدولوژی مائو

در بخشهای قبلی سعی کردیم قدم به قدم، اگر چه به اختصار تکامل بورکراسی مائوئیستی در فراشد انقلاب چین، شکل گرفتن اقشار تکنوکرات در اواسط دهه ۵۰ و پیدایش جناح "میانه روها" در حزب در اواخر سالهای دهه ۵۰ و اوایل سالهای دهه ۶۰ را بررسی کنیم. حالا زمان آن رسیده که جمع بندی ای از اندیشه مائوتسه دون ارائه دهیم. برای اینکار لازم است موقعیت مائو را در سالهای ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۵ که در طول آن مائو از يك عضو ساده کمیته مرکزی به مقام رهبری حزب کمونیست رسید در نظر بگیریم. در این دوران مائو به برخی از انحرافات کهنترین استالیانیستی که موجب شکست انقلاب دوم چین گشته بود آگاهی داشت و همچنین نسبت به خط مشی مائو چینی استالیانیستهای حزب در شهرها (الی لی سان و بد نبالش ونگ-میگ) با بدبینی تمام می نگریست (این بدبینی و اختلافاتی که میان مائو و رهبری استالیانیستی حزب در این موقع ظاهر شد حتی باعث اخراج وی از کمیته مرکزی شد). از این پس مائو همیشه در نظرات و نوشتجات خود دگماتیست ها را مورد انتقاد شدید قرار میدهد. مائو خود در مورد این "مطلق گرایان" (بخوانید: استالیانیستها) که می خواستند بدون در نظر گرفتن شرایط مشخص چین "فرمولهای عام مارکسیسم - لنینیسم" (بخوانید: مواضع استالیانیست های حزب کمونیست شوروی) را در چین پیاده کنند (بخوانید: بر توده های چین تحمیل کنند) می گوید: "برخی مردم هیچگاه هیچ چیز را به پوته آزمایش نمی گذارند. آنها فقط در مسیر باد حرکت میکنند. امروز باد شمال می وزد، آنها به مکتب باد شمال می پیوندند. فردا باد غرب می آید، آنها به مکتب باد غرب می پیوندند. پس فردا باد شمال دوباره می وزد، آنها دوباره به مکتب باد شمال روی می آورند. آنها از خود کوچکترین ایده ای ندارند: آنان مطلق گرایانی اند که از يك انتها به انتهای دیگر میروند. ما نباید چنین باشیم، ما نباید کور کورانه چیزی را الگو کنیم، بلکه باید با انتقاد و تشریح خود را آموزش دهیم. نباید یکطرفه شهیم و هر چیزی را که از خارج (بخوانید: شوروی) می آید کپی کرده مکانیک وار آنرا اتخاذ کنیم." برای اطلاع خوانندگانی که یا تاریخ انقلاب چین آشنایی کافی ندارند باید